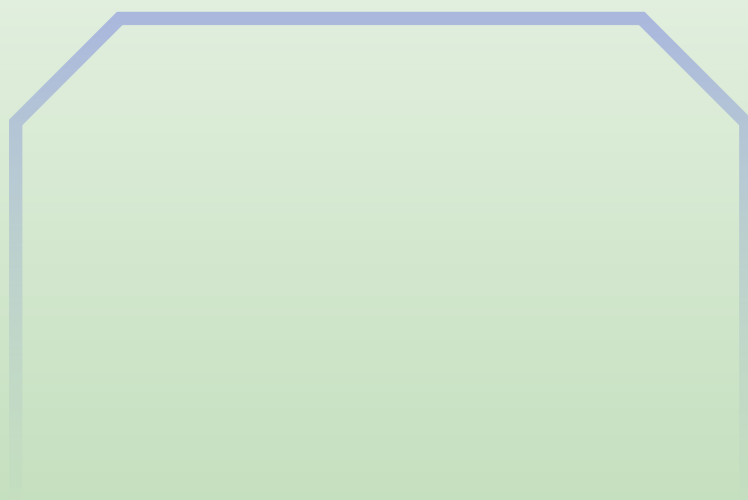


بازنگری چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبش خودبنياد ايران

جنبش معلمان



دوره چهارم
—
↓

انتشارات مستضعفين

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: جنبش معلمان - جلد دوم

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: بهار ۱۴۰۱

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

- «جایگاه آوانگارد» جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی ۷
- جنبش معلمان ایران به دنبال سه خواسته اصلی..... ۳۱
- آغاز «سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱» در سایه «موج پنجم کرونا» ۶۰
- درس‌هائی که جنبش فرهنگیان ایران به ما می‌آموزد..... ۸۲

«جایگاه آوانگارد»

جنبش‌های سه مؤلفه‌ای

معلمی و دانشجوئی و دانش‌آموزی
ایران در طول ۸۰ سال گذشته عمر

این سه جنبش (از شهریور ۲۰ الی الان)

در این نوشتار سعی می‌کنیم مطالب خود را به صورت پرسش‌هایی چند مطرح نمائیم و دلیل این امر همان است که پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «وظیفه پیشگامان» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه «آگاهی‌بخشی ترویجی و تبلیغی و تهییجی» به جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در سه جبهه مطالبه‌محور و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه) «طرح سوال‌های بزرگ است نه پاسخ‌های اقماعی.»

۱- آیا اساساً ما چیزی «تحت عنوان جنبش‌های معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران داریم؟»

۲- جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) «دارای چه پروسس

تکوینی و اعتلایی و رکودی بوده‌اند؟»

۳ - جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی «از کدامین جوهر آزادی‌خواهانه و یا عدالت‌خواهانه و یا مطالبه‌محور برخوردار می‌باشند؟»

۴ - چرا در فضای «استبدادزده و استثمارزده و استحمارزده و استخفاف‌زده» جامعه امروز ایران، جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در «مبارزه رهائی‌بخش» با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نقش آوانگارد» (نسبت به دیگر جنبش‌های تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودرهبر و خودسازمانده مستقل و دینامیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) دارند؟

۵ - جایگاه سه جنبش معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در عرصه «تکوین جامعه مدنی جنبشی کدام است؟»

۶ - آیا در عرصه سه جنبش دموکراتیک، معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی، «مرز بین سه جنبش مطالبه‌محور و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه (در جامعه امروز استبدادزده و فقه‌زده ایران) قابل ترسیم می‌باشد؟»

۷ - آیا به جز جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی، «سرپل اتصال دیگری جهت پیوند بین دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و عدالت‌خواهانه اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران وجود دارد؟»

۸ - آیا در «غیبت» جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی، «امکان نهادسازی دموکراسی از پائین (در جامعه استبدادزده، فقه‌زده، استثمارزده و استثمارزده ایران) وجود دارد؟»

۹ - «پیوند» جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی با «جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران چگونه قابل تعریف می‌باشد؟»

۱۰ - آیا وجود جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در عرصه جامعه ایران «صورت جزیره‌ای و یا مکانیکی و یا یک سویه دارد؟»

۱۱ - آیا در جامعه رکودزده و خمودزده ایران امکان «اعتلای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی وجود دارد؟»

۱۲ - آیا برای اعتلای حرکت جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) «ابتدا باید جامعه ایران به حرکت در آید، یا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای؟» به بیان دیگر «رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی بین جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی چگونه قابل تعریف و تفسیر

می باشند؟»

۱۳- نقش جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در «فرایند پسا شهریور ۲۰ در عرصه جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (دکتر محمد مصدق) چگونه قابل تفسیر می‌باشد؟»

۱۴- نقش جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در عرصه «جنبش روشنگری ارشاد شریعی (در ۵ سال ۴۷ تا ۵۱) چگونه قابل تفسیر می‌باشد؟»

۱۵- چرا «خاستگاه جنبش چریک‌گرائی» (مدرن دهه ۴۰ و ۵۰) جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی بوده است؟ (برعکس جنبش چریک‌گرائی سنتی فدائیان اسلام و هیئت‌های مؤتلفه که خاستگاه آنها بازار و حوزه‌های فقه‌ای بوده است).

۱۶- جایگاه جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در عرصه «جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران چگونه قابل تعریف می‌باشد؟»

۱۷- نقش جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در عرصه اعتلای «جنبش به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی (از دوم خرداد ۷۶) چگونه قابل تعریف می‌باشد؟»

۱۸- جایگاه جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در «جنبش سبز سال ۸۸ چگونه قابل تفسیر می‌باشد؟»

۱۹ - «غیبت» جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در «خیزش دی‌ماه ۹۶ (با شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا») چگونه قابل تفسیر می‌باشد؟»

۲۰ - چرا «قیام ۱۸ تیرماه سال ۷۸ باید نماد پیوند جنبش سه مؤلفه‌ای فوق (تحت هژمونی جنبش دانشجویی) تعریف بکنیم؟»

۲۱ - چرا «قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ باید نماد فاصله‌گیری همیشگی جنبش‌های سه مؤلفه‌ای با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تعریف بکنیم؟»

۲۲ - چرا «سرکوب» قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) «نخستین جولانگاهی بود» که جنبش‌های سه مؤلفه‌ای «توانستند حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را تجربه و فهم بکنند و پرده توهم گذشته خود را نسبت به ماهیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پاره بکنند؟»

۲۳ - «مسیر استراتژیک» جنبش‌های سه مؤلفه‌ای بر کدامین بستر ریل‌گذاری استوار می‌باشد؟ «حرکت مدنی؟ یا حرکت سیاسی؟ یا حرکت مطالبه‌محور؟»

۲۴ - تفاوت سه بستر «حرکت مدنی و حرکت سیاسی و حرکت مطالبه‌محور» (در جامعه امروز ایران) چگونه قابل تفسیر و تحلیل می‌باشند؟

۲۵ - آیا بدون اعتلای جنبش‌های دموکراتیک (و در رأس آنها

اعتلای جنبش‌های دموکراتیک سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) ما (در جامعه ایران) «می‌توانیم به تقویت پایدار نهادهای مدنی - صنفی دست پیدا کنیم؟»

۲۶ - آیا «شکست دولت مصدق» (در ۲۷ ماه سال‌های ۳۰ تا ۳۲) نشان نداده است که «امکان تقویت نهادهای مدنی - صنفی و نهادینه کردن دموکراسی از بالا در جامعه (استبدادزده و استعمارزده و استحمارزده) ایران وجود ندارد؟»

۲۷ - آیا «شکست جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی» (تحت رهبری سید محمد خاتمی) در دولت هفتم و هشتم (که در پایان کارش خود خاتمی گفت «ما یک تدارک‌اتچی در خدمت حزب پادگانی خامنه‌ای بیشتر نبودیم») نشان داده است که «دموکراتیزه کردن جامعه (فقه‌زده و استبدادزده) ایران از بالا ممکن نمی‌باشد و تنها مسیر نهادینه کردن دموکراسی در جامعه ایران در بستر جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی تکوین یافته از پائین ممکن می‌باشد؟»

۲۸ - آیا «رکود جنبش مطالبه‌محور» در فرایند پسا سرکوب هولناک «خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸» نشان نداده است که «جنبش مطالبه‌محور (در جامعه استبداد و فقه‌زده ایران) به صورت مجرد و منهای پیوند با جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلبانه نمی‌تواند راه به ده ببرد؟»

۲۹- آیا اگر پاسخ ما به سؤال محوری و استراتژیک «تحول زیرساختی و همه جانبه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در جامعه بزرگ ایران باید از داخل کشور انجام بگیرد؟» یا «توسط جریان‌های سیاسی راست و چپ خارج‌نشین و قدرت‌های ارتجاعی و امپریالیستی هار جهانی و منطقه‌ای؟» این باشد که تنها «مسیر پایدار تحول همه جانبه در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، تحول از داخل کشور می‌باشد نه از خارج کشور»، آیا در این رابطه با شکست پروژه به اصطلاح اصلاحات (از طریق جناح‌های درونی قدرت و توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای) می‌توانیم داوری کنیم که «تنها مسیر حرکت تحول خواهانه همه جانبه در جامعه ایران تکیه بر جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و عدالت خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد؟»

۳۰- آیا در جامعه (استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده و استخفاف زده) ایران می‌توانیم بین «جنبش مطالبه محور و جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلبانه دیوار چین ایجاد کرد؟»

۳۱- آیا سه جنبش معلمی و دانشجویی و دانش آموزی در جامعه ایران «در بستر جنبش مطالبه محور می‌توانند به هم برسند و به پیوند افقی دست پیدا کنند؟ یا در عرصه جنبش آزادی خواهانه؟»

۳۲ - چرا کمترین «جنبش مطالبه‌محور» در جامعه (استبدادزده و استثمارزده و استثمارارزده) ایران در طول ۴۱ سال گذشته به «خشونت گرائیده است؟» (که در این رابطه می‌توانیم به جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه اشاره کنیم که از سوم خرداد ماه ۹۹ برای دریافت حقوق معوقه و پرداخت حق بیمه و مخالفت با خصوصی‌سازی جنبش اعتصابی خود را شروع کرده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند به مطالبه خود دست پیدا کنند).

۳۳ - چرا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم حتی «عقب‌نشینی در برابر جنبش مطالبه‌محور حداقلی مردم ایران در راستای نابودی موجودیت این رژیم تعریف می‌کند؟»

۳۴ - آیا «جنبش مطالبه‌محور در جامعه ایران بدون تکیه بر حقوق کارگران و حقوق زنان و حقوق معلمان و حقوق بازنشستگان و غیره قابل تعریف می‌باشد؟»

۳۵ - «دموکراسی در جامعه چگونه حاصل می‌شود؟» آیا از طریق «کسب قدرت سیاسی از بالا می‌توان به دموکراسی پایدار در جامعه ایران دست پیدا کرد؟» آیا از طریق «جامعه مدنی جنبشی» (خودبنیاد و خودانگیخته و خودرهبر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) از پائین می‌توان به «دموکراسی پایدار دست پیدا کنیم؟» آیا «روشنفکران و جریان‌های سیاسی دموکراسی سازند یا جامعه مدنی جنبش

خودبنیاد تکوین یافته از پائین؟»

۳۶- آیا «توازن قوا» در جامعه توسط «جامعه مدنی جنبشی» (خودبنیاد و دینامیک و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین) شکل می‌گیرد یا توسط «منابع قدرت خارجی و کسب قدرت سیاسی از بالا و تکوین دولت خوب در جامعه حاصل می‌شود؟»

۳۷- آیا بدون «توازن قوا در داخل امکان تکوین دموکراسی از پائین (در جامعه ایران) وجود دارد؟»

۳۸- آیا در بستر اهداف دموکراسی خواهانه تکوین یافته از پائین امکان «جداسازی نهادهای مدنی از جنبش‌های مدنی و نهادهای صنفی از جنبش‌های مطالبه‌محور و نهادهای سیاسی از جنبش‌های سیاسی وجود دارد؟»

۳۹- آیا بدون جامعه مدنی قوی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌توانیم توسط احزاب سیاسی بالائی و کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت و یا تکیه بر منابع قدرت خارجی و یا رژیم چنج قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه می‌توانیم به دموکراسی پایدار در جامعه ایران دست پیدا کنیم؟

۴۰- آیا بدون جنبش‌های فراگیر و سراسری و سازماندهی و تشکلات

مستقل کارگری و حقوق بگیران و معلمان و بازنشستگان می توان از «استثمار طبقه‌ای و استثمار اردوگاهی توسط طبقه حاکم و رژیم مطلقه فقهتی حاکم جلوگیری کرد؟»

۴۱ - آیا بدون «گفتمان‌سازی از آزادی و عدالت» می توان به «پیوند جنبش‌های سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) به صورت افقی و عمودی با یکدیگر و یا با دیگر جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلبانه اعم از صنفی و سیاسی و مدنی دست پیدا کرد؟»

۴۲ - چگونه جنبش‌های سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) و دیگر جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی جامعه امروز ایران می توانند «اهداف و خواسته‌ها و آرمان‌های خودشان را به صورت گفتمان اصلی جامعه بزرگ ایران تبدیل بکنند؟»

۴۳ - چرا مسیر «تحول خواهی همه جانبه» و «اصلاحات از پائین» و «دموکراسی خواهی» (سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی) در جامعه بزرگ ایران، تنها از مسیر حرکت و رویکرد «جنبشی» تکوین یافته از پائین (مدنی و صنفی و سیاسی و نه «حزبی» و نه «دولتی» و نه از طریق دیکتاتوری پرولتاریا و کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی و یا احزاب سیاسی و یا حرکت از خارج کشور توسط منابع قدرت خارجی امپریالیستی و ارتجاعی) می گذرد؟

۴۴ - در چه صورت جنبش سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) می‌توانند «توازن قوا در عرصه دانشگاه و مدرسه به سود خود تغییر بدهند؟»

۴۵ - چرا هدف نهائی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از «کودتای فرهنگی بهار ۵۹» توسط شعار: «وحدت حوزه با دانشگاه و مدرسه» در راستای «تغییر توازن قوا به سود خود در دانشگاه و مدرسه بوده است؟»

۴۶ - چرا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در جریان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ (که تا سال ۶۲ و حتی الی الان هم ادامه دارد) در تحلیل نهائی نتوانست توسط «پادگانی کردن دانشگاه و مدرسه» و توسط شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» و اسکولاستیک کردن دانشگاه و مدرسه، با ورود روحانیت دگماتیسم ارتجاعی و دولتی (به دانشگاه و مدرسه) «نتوانست توازن قوا در دانشگاه و مدرسه به سود خود تغییر بدهد؟»

۴۷ - چرا «شکاف در روحانیت حکومتی» (در دهه ۶۰ طبق دستور خمینی به کروی) به دو جناح روحانیت و روحانیون «بستر ساز شکست کودتای فرهنگی در دهه ۷۰ و ایجاد شکاف در جامعه دانشجویی دانشگاه‌های ایران و بازتولید جنبش دانشجویی در فرایند پسا دوم خرداد ۷۶ تا قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ گردید؟»

۴۸ - چرا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) در عرصه «جنبش مطالبه‌محور» و «جنبش آزادی‌خواهانه» و «جنبش

برابری طلبانه» هرگز نمی‌توانند «دنباله‌رو احزاب سیاسی تکوین یافته از بالا و دنباله‌رو جناح‌های درونی قدرت (از به اصطلاح اصلاح‌طلبان تا اصول‌گرایان) و دنباله‌رو جریان‌های سیاسی خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) بشوند» و دنباله‌روی آنها «تیر خلاص به جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مستقل و دینامیک آنها می‌شود؟»

۴۹- آیا با رویکرد «دپولیتیزه یا سیاست‌زدائی کردن مدرسه و دانشگاه و کارخانه» در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بیش از چهار دهه گذشته عمر این رژیم (به جز دستیابی به مدرسه و دانشگاه و کارخانه پادگانی) توانسته است جنبش‌های سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) را «دپولیتیزه بکند» و حرکت آنها را از گردونه سیاسی خارج بکند و تنها بر پاشنه صرف «مطالبه‌محور و صنفی محدود بکند؟»

۵۰- آیا بدون «شوراهای تکوین یافته از پائین» می‌توان به «جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودانگیخته و خودرهبر» سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) در راستای «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد سه مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و مطالبه‌محور اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کرد؟»

۵۱- چگونه می‌توان در جامعه امروز ایران «نیروی‌های قدرتمند پراکنده مدنی را در عرصه جنبش مطالبه‌محور و سیاسی و آزادی‌خواهانه و

برابری طلبانه تکوین یافته از پائین نهادینه کرد؟»

۵۲ - چرا «جنبش‌ها و دولت‌ها نباید نماینده ایدئولوژی مشخصی باشند» اما «احزاب می‌توانند پایه و نماینده ایدئولوژی مشخصی باشند؟»

۵۳ - چرا «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین امروز ایران چه در عرصه مطالبه‌محور و چه در عرصه آزادی‌خواهانه و چه در عرصه عدالت‌طلبانه شکننده و پراکنده است؟» چگونه می‌توانیم این پراکندگی را «بدل به هم‌گرایی و همبستگی بکنیم؟» توسط جنبش‌های خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین؟ یا توسط احزاب بالائی مستقل؟ و یا توسط جناح‌های درونی حکومت؟ و یا توسط کسب قدرت سیاسی؟ و یا توسط جریان‌های سیاسی خارج نشین؟

۵۴ - چرا سه جنبش معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در این شرایط بدون تحلیل مشخص از شرایط امروز جامعه ایران و بدون برنامه و استراتژی و تاکتیک تطبیقی نمی‌توانند پایه نظری خود را مستحکم کنند؟

۵۵ - چرا اگر پایه نظری سه جنبش معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران در این شرایط «سست بشود» قطعاً این «جنبش‌ها به انحراف و انشعاب و بن‌بست و بحران‌های درونی

گرفتار می‌شوند؟»

۵۶ - چرا بدون «مبارزه علنی تئوریک» در جامعه بزرگ امروز ایران «امکان تفکیک گفتمان‌های موجود در داخل و خارج از کشور برای جامعه مدنی جنبشی ایران وجود ندارد؟»

۵۷ - چرا که اگر بخواهیم وضعیت سه جنبش بزرگ معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در این شرایط خودویژه کرونائی مورد کالبد شکافی قرار بدهیم و آسیب‌شناسی بکنیم، باید بگوئیم که در «شرایط امروز ایران (در این مقطع) ما جنبش‌های فراگیر معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی نداریم» آنچه داریم تنها «پتانسیل معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی است» که «وظیفه ما» در این شرایط «استحاله این پتانسیل به واقعیت میدانی است». چگونه می‌توانیم در این «شرایط کرونائی، پتانسیل سه مؤلفه دانشجویی و معلمی و دانش‌آموزی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را بدل به واقعیت مدنی بکنیم؟»

۵۸ - شعار استراتژیک جنبش سه مؤلفه‌ای (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی) جامعه بزرگ ایران در این شرایط که عبارت است از: «فرزند کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» چگونه در این شرایط می‌تواند در عرصه واقعیت مادیت پیدا کند؟

۵۹ - اگر مبارزه با تبعیض و نابرابری طبقاتی و تبعیض و نابرابری آموزشی و تبعیض و نابرابری سیاسی و اجتماعی و تبعیض و نابرابری جنسیتی

و تبعیض و نابرابری مذهبی و ایدئولوژیکی «موتور جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی و سیاسی امروز جامعه بزرگ امروز ایران می‌باشد» چگونه می‌توانیم توسط «مطالبه واحد» و «آرزوی مشترک» در این شرایط کرونائی به «بازتولید قدرت جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و مطالبه‌محور دست پیدا کنیم؟»

۶۰ - آیا بدون «پیوند دانشگاه و مدرسه و کارخانه» امکان تکوین «جنبش فراگیر افقی مطالبه‌محور و یا آزادی‌خواهانه و یا برابری طلبانه در جامعه امروز ایران وجود دارد؟»

۶۱ - اگر «پراکندگی و تفرقه و سکتاریست» مهم‌ترین آفت جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد، چگونه می‌توانیم در عرصه «عملی و نظری، هم‌گرائی و همبستگی افقی و عمودی را جایگزین این پراکندگی و تفرقه و سکتاریست بکنیم؟»

۶۲ - «رشد آگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی» چگونه در عرصه میدانی و جنبش‌های افقی برای کنش‌گران جنبش‌های فوق حاصل می‌شود؟

۶۳ - چرا هرچه جنبش‌های افقی میدانی آزادی‌خواهانه و مطالبه‌محور و برابری‌طلبانه روند رو به اعتلائی به خود می‌گیرند، جریان‌های سیاسی ایدئولوژی‌محور (از چپ چپ تا راست راست) داخل و

خارج‌نشین «روند رو به افولی پیدا می‌کنند» و به موازات آن «تفرقه و تشتت و سکتاریست و انشعاب در میان این جریان‌ها (که همگی به دنبال کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی با حاکمیت می‌باشند) شدت پیدا می‌کند؟»

۶۴ - چرا «ایدئولوژیک کردن» جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و طبقاتی داخل کشور توسط جریان‌های خارج‌نشین «باعث رشد فرقه‌گرایی و پراکندگی و سکتاریست در جنبش‌های مختلف داخل کشور می‌شود؟»

۶۵ - آیا مبارزه با فرقه‌گرایی ایدئولوژی‌ها در جنبش‌های مختلف سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی جز از طریق «گفتمان‌سازی مطالبات و آروزهای مشترک جنبش‌های سه مؤلفه‌ای امکان‌پذیر می‌باشد؟»

۶۶ - آسیب‌شناسی جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در راستای مبارزه نظری با «ایدئولوژی کردن این جنبش‌ها توسط جریان‌های سیاسی خارج‌نشین و مبارزه با رویکرد فرقه‌گرایانه ایدئولوژی‌ها در خارج از کشور، چگونه باید توسط پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) انجام بگیرد؟»

۶۷ - اگر بپذیریم که برعکس گذشته که «سیاست حزب پادگانی خامنه‌ای» و هسته سخت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و دستگاه‌های چند

لایه‌ای سرکوب‌گر این رژیم (برعکس گذشته که «صورت تک مؤلفه‌ای پادگانی کردن دانشگاه‌ها و مدارس و کارخانه‌ها و سینماها و موسیقی و فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها داشته است») در این شرایط صورت «چند مؤلفه‌ای پیچیده و مهندسی شده پیدا کرده است»، چگونه می‌توانیم این سیاست‌های چند مؤلفه‌ای پیچیده و مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی در مدیریت و سرکوب کردن جنبش‌های سه مؤلفه‌ای، (معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی را در این شرایط تعریف و ترسیم و شناسائی بکنیم)، آیا در این رابطه «افعی می‌تواند کبوتر بزاید؟»

۶۸ - یادمان باشد که در طول ۴۱ سال گذشته (به خصوص از فرایند کودتای فرهنگی بهار ۵۹ الی الان) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای «مدیریت پادگانی کردن دانشگاه و مدرسه و کارخانه» این مدیریت پادگانی (همراه با سرکوب جنبش‌های فوق) با انواع ترفندها و مانورها به دنبال ایجاد اختلاف درونی بین خود این جنبش‌ها بوده است. بدین جهت «چگونه می‌توان در این شرایط ترفندها و مانورهای اختلاف‌افکن بین جنبش‌های فوق رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را فهم کرد؟»

۶۹ - آیا تا زمانی که «اسلام جنبشی» جایگزین «اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی حاکم» نشود، می‌توان در راستای فراگیر کردن

جنبش سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی، «در اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران گام برداشت؟»

۷۰- نقش جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در راستای «فراتر رفتن از سرمایه‌داری معاصر» به جامعه‌ای با «خصلت پایدار اجتماعی، زیست محیطی و دموکراتیک چگونه قابل تعریف و تبیین و تحلیل می‌باشد؟»

۷۱- «موتور دینامیسم جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی کدام است؟» آیا این «موتور در سه جنبش معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی صورت واحد و یکسانی دارند؟» یا «اینکه متفاوت می‌باشند؟»

۷۲- چرا جنبش سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی در سال جاری نتوانسته هیچ مقاومت اعتراضی (در برابر بحران حاد اقتصادی و سقوط آزاد ارزش پول ملی و نرخ منفی رشد تولید ناخالص داخلی و سقوط آزاد درآمد توده‌ها و جهش تورم و سقوط شتابان قدرت خرید مردم و افزایش شدید هزینه‌ها و پنهان کردن فروپاشی اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و فروپاشی طبقه متوسط شهری و رشد نجومی حاشیه‌نشینی کلان‌شهرهای ایران و همه‌گیری فساد ساختاری و ارقام نجومی آن تا بالاترین مقامات و کارگزاران رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و غارت اموال مردم از فروش آنها در بازار بورس تهران تا غارت زمین

و جنگل و دریا و کوه و عملکرد فاجعه بار رژیم مطلقه فقه‌اقتی حاکم در مقابله با همه‌گیری کرونا که تاکنون چیزی جز پنهان‌کاری و در عمل تن سپردن به نوعی کشتار جمعی و داروینیسف اجتماعی یا تنازع بقاء خشن نبوده است) در برابر هسته سخت رژیم مطلقه فقه‌اقتی و حزب پادگانی خامنه‌ای داشته باشند؟

۷۳- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجوئی و دانش‌آموزی می‌دانند که «بزرگ‌ترین مکتب و مدرسه آموزش آنها همان پراکسیس سیاسی اجتماعی و صنفی افقی آنها می‌باشد» زیرا تنها در عرصه «پراکسیس سیاسی و صنفی و اجتماعي روزمره آنها است که مبارزه طبقاتی و سیاسی و مدنی و مطالبه‌محور به دست آنها و در برابر چشمان‌شان جاری و ساری می‌شود؟»

۷۴- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجوئی و دانش‌آموزی می‌دانند که اگر بخواهند به «وظایف حداقلى و حداکثری در شرایط امروز ایران عمل بکنند، نباید هیچگاه جنبش خود را با یک حزب و سازمان و جناح درونی قدرت حاکم وابسته کنند؟» و آیا می‌دانند که اگر چنین بکنند، «تیر خلاص به جنبش‌های خودشان می‌زنند؟»

۷۵- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجوئی و دانش‌آموزی می‌دانند که عامل موفقیت کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت حرکت آنها در گرو «ایجاد توازن قوا در عرصه مدرسه و دانشگاه و کارخانه»

توسط «پیوند و متحد شدن افقی و عمودی آنها می باشد؟»

۷۶- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی می‌دانند که «جامعه مجازی» در شکل دادن به «ذهنیت عمومی مردم ایران» و هم‌افزایی و تقویت رابطه جنبش سه مؤلفه‌ای فوق به صورت افقی و عمودی با توجه به حضور رو به گسترش کنش‌گران و شبکه‌های اجتماعی نقش مؤثر و تکمیل‌کننده با جامعه واقعی دارد؟

۷۷- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی می‌دانند که در شرایط فعلی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران، «جامعه مجازی بخشی از واقعیت وجودی جامعه واقعی می باشد؟»

۷۸- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی می‌دانند که در شرایط خودویژه و کنکرت و مشخص امروز جامعه ایران، آن‌ها می‌توانند در عرصه «جنبش مطالبه‌محور» به صورت هماهنگ «هم قدرت بسیج توده‌ای پیداکنند» و هم «چتر حفاظتی در برابر سرکوب خشن و گسترده حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دست بیاورند؟»

۷۹- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی می‌دانند که در شرایط خودویژه جامعه امروز ایران «همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، چندین برابر همه‌گیری کرونا موجب ریزش مشروعیت و مقبولیت کامل این رژیم و

همچنین برهنه و بی‌آینده شدن این رژیم فقاہتی شده است؟»

۸۰- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی می‌دانند که «علت شکست» تمامی جریان‌های سیاسی خارج‌نشین در برخورد استراتژیک با مشکلات جامعه بزرگ ایران آن است که در طول ۴۱ سال گذشته (از آغاز الی الان) تمامی این جریان‌ها بر این باور بوده‌اند که «جنبش‌های خودبنیاد آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و حتی مطالبه‌محور داخل کشور نیازمند به سر و خرد بیرون از این جنبش‌ها می‌باشند» که این «سر و رهبری و خرد باید توسط خارج‌نشین‌ها تدوین و تبیین و تحلیل بشود؟»

۸۱- آیا جنبش‌های سه مؤلفه‌ای معلمی و دانشجویی و دانش‌آموزی می‌دانند که در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران، «مسیر حرکت سراسری جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر مستقل و تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) از بستر جنبش‌های مطالبه‌محور و معیشتی عبور می‌کنند؟»

پایان

جنبش معلمان ایران

به دنبال سه خواسته اصلی:

«آموزش رایگان»

«آموزش عمومی» و

«آموزش کارآمد»

برای همه جامعه بزرگ ایران

شاید مشکل عام و کلی که تمامی شاخه‌های جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی جامعه بزرگ ایران (اعم از جنبش معلمان، جنبش کارگران، جنبش زنان، حتی جنبش دانشجویان و غیره) از آن رنج می‌برند، «موضوع عدم یکپارچگی و لایه لایه‌ای بودن گروه‌های اجتماعی خاستگاه این جنبش‌ها باشد». به این معنی که وقتی که ما در جامعه ایران چه از گروه اجتماعی معلمان صحبت می‌کنیم و چه از گروه اجتماعی کارگران و زنان و دانشجویان حرف می‌زنیم، «ما در باره یک گروه یکپارچه و یکدست بحث نمی‌کنیم». به بیان دیگر تمامی مصداق‌های اجتماعی گروه‌های اجتماعی فوق دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند، در نتیجه همین لایه لایه‌ای بودن مادیت اجتماعی، گروه‌های اجتماعی فوق (که خاستگاه جنبش‌های اجتماعی ایران می‌باشند) باعث گردیده که خود «جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران

که ریشه در این گروه‌های اجتماعی دارند) دارای بافت یکپارچه‌ای نباشند، به عبارت دیگر خود این جنبش‌ها هم صورت لایه لایه‌ای داشته باشند.»

پر واضح است که در تحلیل نهائی خود همین لایه لایه‌ای بودن «خاستگاه و ساختار جنبش‌های اجتماعی ایران» (از جنبش‌های کارگران و زنان گرفته تا جنبش‌های معلمان و دانشجویان و غیره) به صورت یک «آفت در پراکسیس سیاسی - اجتماعی (این جنبش‌ها در جامعه بزرگ ایران) مادیت پیدا می‌کند» و دلیل این امر همان است که بالاخره «هر گروه خاص و مشخص و کنکرت اجتماعی (چه در عرصه جنبش‌های مطالباتی مدنی و صنفی و چه در عرصه جنبش‌های سیاسی) به دنبال مطالبات گروهی خاص (لایه مشخص اجتماعی خاص) خود می‌باشند» و هرگز چه در عرصه جنبش‌های رهائی‌بخش و چه در عرصه جنبش‌های دموکراتیک و جنبش‌های برابری خواهانه، «ما با یک هدف عام و کلی و انتزاعی و مجرد از پیش تعریف شده روبرو نیستیم»، بلکه برعکس در همه جا (در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی، مطالباتی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی) «به صورت مشخص و کنکرت و میدانی و واقعی با مطالبات واقعی و مشخص و خاص آن گروه اجتماعی روبرو می‌شویم» و در همین رابطه است که «در تبیین وظیفه پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) موضوع آگاهی را به صورت امری مجرد

و انتزاعی و عام و کلی تعریف نمی‌کنیم، بلکه برعکس در این رابطه آگاهی را انتقال دیالکتیک یا واقعیت مشخص زندگی افقی گروه‌های اجتماعی می‌دانیم که پیشگامان موظف به انتقال این دیالکتیک در احساس و آگاهی گروه‌های وابسته به این دیالکتیک خاص می‌باشند.»

طبیعی است که اولین فونکسیون این لایه لایه‌ای بودن خاستگاه جنبش‌های اجتماعی، «تشتت و پراکندگی در عرصه مبارزه این جنبش‌های وابسته به این خاستگاه‌های لایه لایه‌ای می‌باشد» که برای فهم اوج فاجعه در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در «طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، ما حتی با یک جنبش اعتراضی و اعتصابی فراگیر و سراسری اردوگاه کار و زحمت ایران هم روبرو نشده‌ایم» و متأسفانه پس از ۴۲ سال که از عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌گذارد با آن همه گستردگی استثمار انسان از انسان، طبقه از طبقه و حاکمیت از جامعه بزرگ ایران، هنوز و هنوز در جامعه امروز ایران جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی (اردوگاه بزرگ کار و زحمت) ایرانی:

یک - «صورت کارگاهی دارند، نه فراگیر طبقه‌ای.»

دو - «دارای جوهر مطالباتی می‌باشند، نه سیاسی.»

سه - بر «خواسته‌های حداقل صنفی مثل پرداخت حقوق‌های معوقه، افزایش حداقل دستمزد، لغو قراردادهای سفید امضاء و حداکثر

تقاضای اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل توسط کارفرما و دولت تکیه و تاکید می‌کنند، نه خواسته‌های طبقه‌ای و یا جامعه‌ای کشور.»

چهار - هم به لحاظ افقی و هم به لحاظ عمودی، «حرکت این جنبش‌های کارگاهی منفک از دیگر جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و سیاسی جامعه ایران صورت می‌گیرد.»

پنج - این جنبش‌های کارگاهی و گروهی «دارای حداقل سازماندهی خودجوش و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشند.»

شش - این جنبش‌های کارگاهی و گروهی «از پتانسیل لازم جهت مبارزه درازمدت برخوردار نمی‌باشند.»

هفت - این جنبش‌های کارگاهی و گروهی در عرصه مبارزه مطالباتی حتی حداقلی خودشان به جای آنکه نگاه آنها به پائین (و منابع عظیم قدرت اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و جنبش‌های خودجوش تکوین یافته از پائین) جامعه باشد، هنوز پس از ۴۲ سال، باز هم جهت حل مشکلات خودشان «نگاهشان به بالا و دولت و رژیم مطلقه فقه‌پستی و جناح‌های درون حکومت می‌باشد.»

هشت - این جنبش‌های کارگاهی و گروهی با «مطلق کردن منافع گروهی و کارگاهی و جمعی خودشان حتی حاضرند در برابر منافع دیگر گروه‌های اجتماعی (اگر هم طبقه و هم اردوگاهی خودشان هم باشد) بی تفاوت باشند و گاه و بعضاً حتی آنها را هم به چالش بکشند.»

نه - بعضاً و گاهی شاهد هستیم که حتی این مبارزه کارگاهی و گروهی آنها بیش از آنکه به سمت رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین سوق پیدا کند، «به سمت نخبه‌گرایانه غیر جنبشی و بیرون از جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین پیش می‌رود.»

ده - رویکرد موردی‌گرایش آنها به تشکیلات زرد حکومتی (از خانه کارگر گرفته تا شورای اسلامی کار و انجمن‌های اسلامی کارگری و غیره) همه در این رابطه قابل تعریف می‌باشد.

باری، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که جنبش معلمان ایران با اینکه «تنها جنبشی است که در جامعه ایران دارای سازماندهی مستقل سراسری در کشور می‌باشند» و با یک میلیون نفر معلم و ۱۴ میلیون خانواده دانش‌آموزان کشور، از «حداکثر پتانسیل لازم جهت جنبش اعتراضی و اعتصابی سراسری در کشور برخوردار هستند» و آنچنانکه از دهه ۸۰ شاهد بوده‌ایم، «تنها این جنبش معلمان ایران است که اگر به صورت سراسری و فراگیر وارد کارزار مبارزاتی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوند، می‌توانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی همه جانبه در برابر دستیابی به مطالبات خودشان بکنند»؛ و همچنین تنها این جنبش فراگیر معلمان ایران است که می‌تواند توسط سازماندهی و تشکل سراسری که دارند،

«موتور کوچک جهت به حرکت درآوردن دیگر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و موتور بزرگ جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین بشوند». بدین خاطر از اینجا است که در عرصه آناتومی و کالبد شکافی جنبش معلمان ایران در شرایط امروز جامعه ایران می‌توانیم در اینجا به ذکر نکات محوری چندی در باب جنبش معلمان ایران بپردازیم:

نخستین نکته اینکه: «دو خواسته محوری امروز جنبش معلمان ایران عبارتند از مبارزه با خصوصی‌سازی و با کالائی شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران می‌باشد». (که هر دو مولود و سنتز رویکرد نئولیبرالیستی می‌باشد که از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی تا به امروز در کشور در حال انجام می‌باشد) بنابراین در این رابطه جنبش معلمان ایران بر این باورند که تنها در بستر به چالش کشیدن همه جانبه «مناسبات سرمایه‌داری رانتی، دولتی، نفتی، خصولتی و فقهاتی حاکم، تحقق خواسته‌های آنها ممکن می‌باشد». اضافه کنیم که «خود این به چالش کشیدن سرمایه‌داری هم در گرو مبارزه همه جانبه کل جامعه ایران آن هم با جوهر سیاسی می‌باشد، نه با مبارزه صرف گروهی و جوهر صرف مطالباتی کارگاهی». از اینجا است که باید بگوئیم تا زمانیکه «جنبش معلمان ایران نتوانند با پیوند افقی و عمودی در رابطه تنگاتنگ با جنبش‌های افقی و عمودی (جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته

از پائین و مستقل) قرار بگیرند، نمی‌توانند، بسترساز جنبش اکثریت عظیم جامعه بزرگ ایران بر علیه مناسبات سرمایه‌داری بشوند.»

بنابراین، از آنجائیکه جنبش معلمان «بدون به چالش کشیدن همه جانبه مناسبات سرمایه‌داری» (رانتی، نفتی، رفاقتی و فقاہتی حاکم) نمی‌توانند به دو خواسته اصلی خود یعنی به چالش کشیدن رویکرد خصوصی‌سازی نئولیبرالیستی حاکم و کالائی کردن آموزش پرورش دست پیدا کنند، می‌توان به این باور دست پیدا کرد که «جوهر رادیکالیزه شدن جنبش معلمان ایران تنها در راستای مبارزه ضد مناسبات سرمایه‌داری حاکم آنها قابل تعریف می‌باشد.»

دومین نکته اینکه: «تنوع ساختاری در هیرارشی استخدامی معلمان ایران (که به صورت آگاهانه از طرف رژیم مطلقه فقاہتی حاکم جهت گل‌آلود کردن آب و گرفتن ماهی دنبال می‌شود) امروز به صورت یک فاجعه در جنبش معلمان ایران درآمده است» که در یک نگاه کلی می‌توانیم هیرارشی ساختاری استخدامی معلمان کشور را به این ترتیب تعریف نمائیم:

الف - معلمان استخدام رسمی و دولتی.

ب - معلمان خرید خدمتی.

ج - معلمان پیش دبستانی.

د - معلمان نهضت سوادآموزی.

ه - معلمان حق التدریسی .

و - معلمان سرباز و غیره .

بدون تردید، همین انواع معلمان در عرصه ساختاری در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است، «تا با لایه لایه‌ای شدن ساختار استخدامی معلمان، تشتت در عرصه جنبش مطالباتی معلمان کشور به وجود بیاید». بطوریکه هر گروه از معلمان فوق به دنبال طرح خواسته مکانیکی خاص خودشان باشند. آنچنانکه در حرکت‌های اعتراضی اخیر شاهد بودیم که «جنبش اعتراضی معلمان حق التدریسی در برابر مجلس، شعار مخالفت با استخدام بازنشستگان سر می‌دادند». به بیان دیگر «معلمان حق التدریسی به جای اینکه گره مشکل خودشان را در مبارزه با خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری حاکم تحلیل نمایند، باگم کردن سوراغ دعا، شیپور را از دهان گشادش می‌نواختن، در نتیجه گره مشکل خودشان را در استخدام بازنشستگانی تعریف کردند»، همان بازنشستگان نگون‌بختی که برای «رساندن درآمد خودشان به سطح فقر اعلام شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبورند علاوه بر حقوق بازنشستگی و مسافرکشی با ماشین در سن بازنشستگی، تن به کار سوم هم بدهند.»

سومین نکته اینکه: از دهه ۸۰ قرن بیستم میلادی (و به خصوص از سال

۱۹۷۹ با طرح سیاست مارگارت تاچر) با «ظهور سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری نه تنها سیاست حاکم بر آموزش و پرورش کشورهای سرمایه‌داری با خصوصی‌سازی و حذف بودجه دولت به چالش کشیده شد، بلکه این رویکرد بر بسیاری از نهادهای کشورهای سرمایه‌داری از بهداشت تا آموزش و صنایع تولیدی جهت کوچک کردن دولت و چاق و فربه کردن سرمایه‌داران و سرمایه‌داری حاکم گردید». بدین ترتیب در کشور ایران هم از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی الی الان، همین رویکرد نئولیبرالیستی تحمیلی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول «مبداء تمامی خصوصی‌سازی‌ها و تعدیل بودجه دولت بر نهادهای عمومی از آموزش و پرورش تا بهداشت و غیره گردید». طبیعی است که خصوصی‌سازی آموزش و پرورش و بهداشت و خصولتی کردن و فروش صنایع و غیره «همراه با تعدیل نیروی کار و پائین نگه داشتن دستمزد نیروی کار در کشور ایران (در طول سه دهه گذشته توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) همه و همه در چارچوب همین سیاست نئولیبرالیستی و کوچک کردن دولت سرمایه‌داری و تلاش برای فربه کردن سرمایه‌داری و سرمایه‌داران حاکم قابل تعریف می‌باشند». بر این مطلب تاکید کنیم که اگر چه هدف اول سیاست تحمیلی نئولیبرالیستی جهان سرمایه‌داری (با حذف بودجه نهادهای خدماتی کشور) کاهش هزینه‌های دولت و سرمایه‌داری حاکم می‌باشد، ولی بدون تردید دومین هدف سیاست نئولیبرالیستی

سرمایه‌داری، «پس از کو چک کردن دولت‌های سرمایه‌داری، در جهت فربه کردن سرمایه‌داران، تعدیل نیروی کار و کاهش دستمزد نیروی کار در کشورهای سرمایه‌داری می‌باشد» که برای فهم این دومین هدف سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری در کشور ایران کافی است که به «مصوبات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته (از سال ۱۳۶۸ الی الآن) توجه بکنیم» چرا که در طول سه دهه گذشته هدف رژیم مطلقه فقهاتی «با تکیه بر مکانیزم سه جانبه‌گرائی (بین دولت و نماینده کارفرمایان و نماینده دست‌ساز کارگران که در واقع سه به هیچ می‌باشد) در شورای عالی کار برای تعیین حداقل دستمزد (برای ۴۷/۵ میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیون نفر ایرانی که تابع قانون کار می‌باشند) در کادر ماده ۴۱ قانون کار و بر پایه رقم تورم دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این مکانیزم فقط و فقط برای پائین نگه داشتن دستمزد کارگران می‌باشد»، بطوریکه برای فهم این مهم کافی که بدانیم که «حداقل دستمزد تصویب شده سال ۱۴۰۰ نیروی کار تابع قانون کار، کمتر از یک سوم خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که در تحلیل نهائی «هدف سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری (در کشورهای سرمایه‌داری) آن است که تعیین دستمزدها را به خود بخش خصوصی واگذار نمایند.»

یادمان باشد که در کشور ایران منهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

«کارگاه‌های کمتر از ده نفر نیروی مشغول به کار از اجرای قانون کار معاف کرده است و تعیین دستمزدهای کارگاه‌های کمتر از ده نفر را به خود بخش خصوصی واگذار کرده است، در آموزش پرورش هم توسط معلمان خرید خدمت، سرنوشت این بخش از معلمان آموزش و پرورش را به بخش خصوصی واگذار کرده است». چرا که طبق این پروژه خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در آموزش و پرورش «در مناطقی که مدرسه و معلم برای آموزش و پرورش وجود ندارد، بخش خصوصی می‌تواند کلاس دایر نماید و بر اساس تعداد دانش‌آموزان آن کلاس‌ها از رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پول دریافت نمایند». یادآوری می‌کنیم که در اینجا «خصوصی‌سازی در خصوص معلمان است وگرنه اوج فاجعه خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در عرصه رویکرد نئولیبرالیستی در آموزش پرورش، خصوصی‌سازی مدارس و یا به عبارت دیگر خصولتی‌سازی مدارس می‌باشد» که علاوه بر غارت مردم توسط این مدارس خصوصی نور چشمی‌های رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای، این «خصوصی‌سازی‌های مدارس باعث طبقاتی شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران شده است». چرا که تنها خانواده‌هایی توسط رانت و هزینه‌های نجومی این مدارس می‌توانند فرزندان‌شان را در این مدارس مشغول به تحصیل بکنند که «توان مالی آن را داشته باشند». پر پیداست که تنها خانواده‌های طبقات مرفه جامعه سرمایه‌داری امروز ایران می‌توانند، فرزندان‌شان را در این

مدارس مشغول به تحصیل بکنند. نباید فراموش کنیم که از آنجائیکه بهترین معلمان و بهترین متن‌های آموزشی در این مدارس حصولتی وجود دارد، با عنایت به اینکه حتی همین دانش‌آموزان خانواده‌های مرفه به صورت گزینشی در این مدارس مشغول به تحصیل می‌شوند، در نتیجه همین امر باعث شده است که «اکثریت نیروی موفق در تحصیل رشته‌های کارآمد و کارآفرین باز هم از همین طبقه مرفه سرمایه‌داران حاصل بشوند»؛ که در این رابطه برای «فهم اوج این شکاف طبقاتی در عرصه آموزش و پرورش امروز جامعه ایران» کافی است که اشاره کنیم که طبق گفته حسینی معاون آموزش و پرورش وقت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در شرایط فعلی آموزش پرورش کشور که در فضای مجازی توسط اینترنت و گوشی‌های هوشمند و برنامه شاد و غیره انجام می‌گیرد، «بیش از ۵ میلیون دانش‌آموز ایران (از جامعه ۱۴ میلیون نفر دانش‌آموزان، یعنی بیش از ۳۰ درصد کل دانش‌آموزان ایران در سال ۱۳۹۹) به علت اینکه قدرت خرید گوشی هوشمند و اینترنت و هزینه‌های جانبی آن را نداشته‌اند، ترک تحصیل کرده‌اند.»

پرواضح است که ترک تحصیل کردن ۵ میلیون نفر دانش‌آموز در عرض یکسال به علت فقر و فلاکت خانواده‌ها به معنای آن است که «یک سو نامی کودک کار جدید ۵ میلیون نفری در راه می‌باشد» بنابراین، از اینجا است که باید داوری کنیم که بزرگترین آفتی که در طول عمر

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم توتالیتر و ارتجاعی و دگماتیست فقهاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی و رفاقتی حاکم بر دستگاه آموزش و پرورش مردم نگون‌بخت ایران وارد کرده است «کالائی کردن آموزش و پرورش در بازار سرمایه‌داری حاکم می‌باشد». بدین ترتیب آنچه در این رابطه در اینجا می‌توانیم به صورت فرموله شده بگوئیم عبارت است از اینکه:

۱ - «کالا شدن آموزش و پرورش» در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در جامعه امروز ایران «جامعه کودکان کار، جمعیتی بیش از ۵ میلیون نفر پیدا بکنند» و باعث شده است تا کودکان کار برای تهیه وسایل هوشمند تحصیل در فضای مجازی، حتی اقدام به خودکشی بکنند، همان کودکانی که در کردستان مظلوم زمانیکه کودک برای تهیه وسایل هوشمند تحصیلی تن به کول‌باری داده بود، توسط سرانگشتان امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای در خون خود غلطید.

۲ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که حتی اصل سی‌ام قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که مطابق آن می‌گوید: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد

خودکفائی کشور به طور رایگان گسترش دهد» مانند همه وعده وعیدهای که این رژیم توتالیتار از دوازدهم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ (در بهشت زهرا) الی الآن به مردم ایران داده است، به صورت «یک کلاه تمویه و عوام فریبانه و وعده سر خرمن درآید.»

۳- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «تیغ تیز سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری در جامعه نگون‌بخت ایران در عرصه خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی کار و دستمزد ارزان بیش از و پیش از کارگران خدماتی و تولیدی و توزیعی برگردن معلمان حق‌التدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سواد آموزی و معلمان سرباز ایران وارد بشود.»

۴- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان نمونه به «بخش خصوصی این امتیاز بدهد که در شهرها و روستاهایی که امکان زیرساختی برای آموزش دانش‌آموزان ندارند، علاوه بر خرید کار معلمان خرید خدمتی حتی (برای کسب سود بیشتر بخش خصوصی) مدارس و کپیر و کانکس ایجاد نمایند». یادمان باشد که در «شرایط فعلی منهای مدارس کپیری در کشور، بیش از ۴ هزار مدرسه کانکسی وجود دارد» که در سال گذشته به علت آتش گرفتن

یکی از این مدارس کانکسی ۳ معلم به همراه یک دانش‌آموز زنده زنده در آتش سوختند و مردند؛ و صد البته این در شرایطی است که حزب پادگانی خامنه‌ای، منهای صدها میلیارد دلاری که در طول سه دهه گذشته هزینه قمار اتمی خود کرده است، برای تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه منطقه صدها میلیارد دلار دیگر هم خرج بلند پروازی‌های نظامی خودش در کشورهای مختلف سوریه، لبنان، عراق، یمن و غیره کرده است.

۵- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «شرایط برای فقهاتی کردن و شستشوی فکری دانش‌آموزان توسط رژیم مطلقه فقهاتی با پروژه تزریق ۱۵ هزار طلبه (دگماتیست هوادار رژیم مطلقه فقهاتی حوزه‌های فقهی) تحت عنوان معلم کردن طلاب در ۸ رشته تخصصی فراهم بشود.»

۶- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است تا طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی تنها در استان آذربایجان غربی در سال گذشته بیش از ۱۶۰ هزار دانش‌آموز دوران ابتدائی و متوسطه «به علت فقر و فلاکت و نداشتن توان اقتصادی ترک تحصیل بکنند.»

۷- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم باعث شده است که ساختار مدیریت آموزش و پرورش در جامعه ایران (در طول سه دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقاہتی حاکم) «بر دو پایه خصوصی سازی با رویکرد نئولیبرالیستی و ایدئولوژیکی یا فقاہتی کردن و امنیتی فضای مدارس از بالا توسط حزب پادگانی خامنه‌ای استوار بشود.»

۸- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران باعث شده است که «بیش از یک میلیون نفر از جامعه معلمان کشور نه تنها درآمدی زیر خط فقر داشته باشند، بلکه مهمتر از آن اینکه معلمان آموزش و پرورش در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقاہتی حاکم حتی بیش از کارگران اردوگاه کار و زحمت ایران استثمار بشوند» بنابراین، در این رابطه است که اگر در تعریف کارگر بر این باور باشیم که «کارگر عبارت است از نیروی انسانی که در جامعه امروز ایران برای تأمین معیشت خودش مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند». بدون تردید «جامعه معلمان بیش از یک میلیون نفری در رأس اردوگاه کار و زحمت ایران قرار دارند.»

۹- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقاہتی حاکم باعث شده است که «آموزش رایگان و آموزش عمومی مهمترین خواسته ثابت جنبش معلمان ایران در طول سه دهه گذشته باشد.»

۱۰- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که جنبش معلمان ایران «مبارزه با کالائی شدن آموزش و پرورش و خصوصی کردن آموزش پرورش در راستای دستیابی به آموزش رایگان و آموزش عمومی در کشور ایران از کانال مبارزه با نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران (در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی، فرهنگی و آموزشی رژیم مطلقه فقهاتی) دنبال بکنند.»

۱۱- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «متوسط و میانگین حقوق بیش از یک میلیون نفر جامعه معلمان ایران در شرایط فعلی حاکمیت ابر بحران‌های اقتصادی و بیولوژیک کرونائی، کمتر از چهار میلیون تومان باشد». قابل ذکر است که این در شرایطی است که «خط فقر در جامعه ایران طبق اعلام مراکز آمادگی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۱۳ میلیون تومان می‌باشد». پر پیداست که حاصل این امر آن می‌شود که «معلم امروز جامعه ایران برای تأمین حداقل معیشتش مجبور به سه کار دیگر (از مسافرکشی تا کارگری در بخش آزاد و غیره) می‌شود». البته خروجی این امر آن خواهد شد که «معلم دیگر انرژی آزاد لازم برای تدریس فردای خود نداشته باشد، در نتیجه افت تحصیلات در جامعه نگون‌بخت ایران امری عادی می‌باشد.»

۱۲- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که بگوئیم که «معلمان رسمی امروز جامعه ایران زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند» همچنین حتماً باید داوری کنیم که «معلمان حق التدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند»؛ به عبارت دیگر «معلمان کشور در لایه‌های مختلف آن از رسمی تا خرید خدمتی و تا حق التدریسی یا زیر خط فقر نسبی هستند و یا زیر خط فقر مطلق.»

۱۳- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است «تا پتانسیل بیش از یک میلیون نفر معلم با پشتیبانی و حمایت بیش از ۱۴ میلیون خانواده دانش‌آموزان در سراسر کشور (اعم از شهر و روستاهای جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران) بیشتر از پتانسیل حتی جنبش کارگران و جنبش زنان و جنبش دانشجویان ایران بشود». در این رابطه نباید فراموش بکنیم که «کانون صنفی معلمان و شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی مربوطه در جامعه امروز ایران تنها تشکل سراسری و فراگیر و مستقل می‌باشد» و تنها تشکلی است که از سال ۱۳۸۹ نشان داده است که توسط «جنبش اعتراضی و اعتصابی خودش علاوه بر اینکه می‌تواند کل جامعه ایران را در شهر و روستا به صورت مستقیم و غیر مستقیم درگیر جنبش اعتصابی خودش بکند و علاوه بر اینکه از آنچنان پتانسیلی

برخوردار می‌باشد که می‌تواند از پائین در پیوند افقی با جنبش‌های برابری طلبانه و آزادی خواهانه و مطالباتی صنفی و مدنی قرار بگیرد، از همه مهمتر اینکه می‌توان داوری کرد که جنبش معلمان تنها جنبشی است که می‌تواند در برابر حرکت خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای را وادار به عقب‌نشینی سازد.»

۱۴- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که محورهای اعلامیه‌های شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان کشور پیوسته بر پایه‌های:

الف - کمک به دانش‌آموزانی که توان تأمین هزینه آموزش ندارند.

ب - تأمین آموزش رایگان برای همه دانش‌آموزان کشور.

ج - استانداردسازی مدارس و حذف مدارس کپری و کانکسی.

د - افزایش حقوق معلمان بر پایه خط فقر کشور.

ه - به رسمیت شناختن تشکل مستقل معلمان یعنی کانون صنفی معلمان و شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان که وابسته به همان کانون صنفی معلمان می‌باشد، استوار باشد.

۱۵- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که معلمان حق التدریسی،

خرید خدمتی، پیش دبستانی، نهضت سوادآموزی و سرباز حتی «از بیمه درمانی و بیمه بازنشستگی محروم باشند و حقوق دریافتی ماهانه آنها یک چهارم حداقل حقوق اعلام شده توسط شورایی عالی کار خود رژیم مطلقه فقاهتی باشد». بطوریکه در این رابطه به عنوان «مصدق اوج استثمار در جامعه امروز ایران می‌توانیم به استثمار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از معلمان حق‌التدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز تکیه نمائیم.»

۱۶- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم باعث شده است که «وضعیت فقر و فلاکت معلمان حق‌التدریسی حتی از کارگران فصلی اردوگاه کار و زحمت هم بدتر باشد.»

۱۷- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم باعث شده است که «جامعه امروز ایران به این آگاهی دست پیدا کنند که هرگز و هرگز بدون حذف مناسبات سرمایه‌داری حاکم نمی‌توانیم با کالائی شدن آموزش و پرورش و با کالائی شدن بهداشت و درمان (در شرایطی که ابر بحران بیولوژیک کرونائی بر جامعه ایران حاکم است) مقابله نمائیم.»

۱۸- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم باعث شده است که «معلمان حق التدریسی، خرید خدمتی، پیش دبستانی، نهضت سواد آموزی در وضعیتی قرار داشته باشند که آنها هر وقت احتیاج به کار آنها دارند با حداقل دستمزد به کار بگیرند و هر زمانی که نخواستند، آنها را بیرون بکنند.»

۱۹ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری توسط رژیم مطلقه فقاہتی حاکم باعث شده است که اگر «کارگر را با فروش اجباری نیروی کار تعریف نمائیم، در جامعه امروز ایران معلمان حق التدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز مصداق تمام و کامل کارگر در جامعه امروز ایران می‌باشند.»

۲۰ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقاہتی حاکم باعث شده است که «خاستگاه بیش از ۹۰ درصد از یک میلیون نفر معلم و ۱۴ میلیون نفر دانش‌آموز ایران، اردوگاه کار و زحمت و پائینی‌های جامعه در شهر و روستا و حاشیه‌نشینان (۲۵ میلیون نفری و جامعه ۶۵ میلیون نفری زیر خط فقر) جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز جامعه ایران باشند.»

۲۱ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقاہتی حاکم باعث شده است که در شرایط ابر بحران بیولوژیکی حاکم کرونائی «حزب پادگانی خامنه‌ای به شدت از تعطیلی

مدارس و پیوند یک میلیون معلم و ۱۴ میلیون دانش‌آموز با فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و گوشی‌های هوشمند و اینترنت به وحشت بیفتند و با تمام قدرت تلاش می‌کنند تا با بازگشایی مدارس و آوردن فیزیکی دانش‌آموزان به مدرسه و قطع کردن رابطه دانش‌آموز با اینترنت و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شرایط برای بازتولید فضای فقه‌گرای و امنیتی و پادگانی کردن مدارس و دانشگاه‌ها و شستشوی فکری فرزندان جامعه بزرگ ایران از کودکان تا مدارس و دانشگاه‌ها فراهم نمایند»، حتی اگر هزاران نفر از فرزندان خلق ایران هم پای کرونا ذبح بشوند. عنایت داشته باشیم که اگر فشارهای خانواده‌های ایرانی و نهادهای بین‌المللی نبودند، «حزب پادگانی خامنه‌ای حتی برای یک روز هم حاضر به تعطیلی مدارس و آموزش از طریق اینترنت و فضای مجازی و گوشی‌های هوشمند نمی‌شدند» و در این رابطه می‌توان با صراحت و قطعیت داوری کرد که در اولین مرحله هر زمانی که زورشان برسد «حزب پادگانی خامنه‌ای با فشار بر دولت اقدام به بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها و حذف واسطه اینترنت و فضای مجازی و شبکه‌های آموزشی می‌کنند». چرا حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه نه تنها «مشروعیت خودش را در خطر می‌بیند و نه تنها بطلان سحر فقه‌گرای و بطلان سحر مشروعیت و بطلان سحر مقبولیت آسمانی رژیم مطلقه حاکم را در همین پیوند جامعه ایران و جامعه معلمان و جامعه دانش‌آموزان و جامعه خانواده‌های ایرانی

با فضای مجازی و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی تعریف می‌کنند، بلکه حتی موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را هم در این رابطه در خطر می‌بیند و امکان بازتولید مشروعیت و مقبولیت و موجودیت حداقلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که از آبان‌ماه ۹۸ توسط جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران به چالش کشیده شده است، غیرممکن می‌داند.»

۲۲- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که به علت «عدم پیوند بین نیروی کار و بازار نیروی کار و یا بین تخصص و نیاز بازار بیش از ۲۷ درصد از کل جامعه تحصیل کرده امروز ایران بیکار باشند» و جزء ارتش بیکاران جامعه امروز ایران قرار بگیرند.

۲۳- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «دموکراسی در جامعه بزرگ ایران بدون برابری آموزشی و برابری بهداشتی و برابری حقوق شهروندی همه جامعه بزرگ ایران امکان‌پذیر و قابل تحقق نباشد.»

۲۴- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در جامعه امروز ایران «نیروی کار موجود به صورت نیروی کار اجتماعا مرکب درآید» که با ظهور نیروی کار اجتماعا مرکب دیگر مانند قرن نوزدهم اروپا ما در عرصه «سرمایه‌داری تنها با نیروی کار واحدی مانند پرولتاریای صنعتی

روبرو نیستیم» تا مانند کارل مارکس به صورت ساده بتوانیم «فرمول تحول جامعه سرمایه‌داری در ایران امروز را حتی در شکل انتزاعی و مجرد آن تعریف و تبیین کنیم». پر واضح است که در شرایطی که در «جامعه سرمایه‌داری، نیروی کار اجتماعاً مرکب جایگزین نیروی کار تک مؤلفه‌ای پرولتاریای صنعتی می‌شود، هم به لحاظ تبیین ساختاری و هم به لحاظ طبقاتی شرایط بسیار پیچیده می‌شود و قطعاً بدون فهم همه‌جانب نمی‌توانیم، فرمول تحول اجتماعی جامعه ایران از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تعریف نمائیم»؛ به عبارت دیگر «ظهور نیروی کار اجتماعاً مرکب در جامعه ایران باعث شده است که تحول اجتماعی - سیاسی - اقتصادی از پائین در جامعه ایران در گرو تحول و حرکت اجتماعی تمام‌آحاد جامعه بشود، نه گروه و یا طبقه مشخصی از اردوگاه کار و زحمت، آنچنانکه سوسیالیسم مارکسی بر طبل آن می‌کوبید». شاید در این رابطه بهتر باشد که اینچنین داوری کنیم که ظهور نیروی کار اجتماعاً مرکب در جامعه ایران باعث شده است که بر این باور باشیم که «امکان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت حاکم در سه شکل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی، قدرت معرفتی، فرهنگی، آموزش و پرورشی از بالا امکان‌پذیر نمی‌باشد و تنها از پائین امکان انجام آن وجود دارد.»

۲۵ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم باعث شده است که در شرایط امروز جامعه ایران و در عرصه تبیین تبعیض‌های موجود (که شامل تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض آموزش و پرورش، تبعیض سیاسی، تبعیض اجتماعی، تبعیض فرهنگی و مذهبی و قومی، تبعیض نژادی و غیره می‌باشند) «مبارزه با تبعیض آموزش و پرورش یک امر کلیدی بشود که می‌تواند شرایط ذهنی برای مبارزه با دیگر تبعیض‌ها فراهم بشود» به عبارت دیگر در این چارچوب «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای نه تنها بسترساز برابری سیاسی و برابری اقتصادی و برابری اجتماعی در عرصه حقوق شهروندی علی‌السویه برای همه افراد جامعه بزرگ ایران می‌شود، بلکه بسترساز برای برابری آموزشی و پرورشی به صورت علی‌السویه برای همه افراد جامعه بزرگ ایران نیز می‌شود.»

۲۶- کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقاہتی حاکم باعث شده است که به این حقیقت واقف بشویم که «مبارزه با خصوصی‌سازی در کادر سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقاہتی و رفاقتی موجود تا زمانیکه با تمامی خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالیستی اقتصاد سرمایه‌داری حاکم چه در بخش تولیدی و چه در بخش توزیعی و خدمات به صورت فراگیر و همه‌جانبه صورت نگیرد، امکان موفقیت در مبارزه با کالائی شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران وجود ندارد.»

۲۷ - کالا شدن آموزش پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باعث شده است که در عرصه «تحقق و دستیابی به دموکراسی در جامعه ایران آنچنان باید برای دموکراسی آموزشی ارزش قائل بشویم که برای دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی ارزش قائل هستیم.»

پایان

آغاز «سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱»
در سایه «موج پنجم کرونا»
و قتل و عام تاریخی مردم ایران

امسال سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ در شرایطی آغاز می‌شود که موج پنجم سونامی کرونا (با شیوع ویروس دلتا، نوع جهش یافته هندی کرونا که از اوایل تیرماه سال جاری در کشور ایران صورت همگانی پیدا کرده است) در حال قتل و عام مردم نگون‌بخت ایران می‌باشد. لازم به ذکر است که از آنجائیکه قدرت سرایت و کشتار ویروس دلتا ۶۰ درصد بیشتر از ویروس کرونای آلفا (که در بریتانیا گسترش یافته بود) می‌باشد، همراه با تأخیر یکساله رژیم مطلقه فقاہتی حاکم در واکسینه عمومی و ملی مردم نگون‌بخت ایران، به علاوه عدم توان رژیم در ایجاد قرنطینه با هزینه خود مردم و استهلاک زیرساخت‌های درمانی و بهداشتی کشور (به خصوص در طول ۲۰ ماهه حاکمیت ابر بحران کرونائی) و کاهش بودجه درمان و بهداشت و خصوصی‌سازی و طبقاتی و کالائی کردن سیستم بهداشت و درمان کشور و حاکمیت

مافیای داروئی وابسته به عمله و اکره رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و فقر فلاکت حاکم بر بیش از ۸۰ درصد جامعه ایران و عدم تضمین دسترسی اردوگاه عظیم کار و زحمت یا اکثریت قاطع مردم ایران به حداقل معیشت (خط فقر ۱۲ میلیون تومانی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقاهتی) همه و همه باعث گردیده که (برعکس دیگر کشورهای جهان که گام به گام به سمت مهار همه جانبه ویروس کرونا و خروج از ابر بحران کرونا می باشند) موج پنجم کرونا با شیوع ویروس دلتا مانند چهار موج قبلی (از موج اول تا موج چهارم کرونا) مردم ایران را روانه دوزخ مرگبار سونامی پنجم کرونا بکند.

یادمان باشد که از همان آغاز شیوع ویروس کرونا در کشور (در بهمن ماه ۱۳۹۸) رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به علت پنهان کاری (جهت انجام مراسم ۲۲ بهمن ۹۸ و انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۱۳۹۸) و عدم قرنطینه کردن شهر قم (آبخور اولیه ویروس کرونا در کشور به علت مخالفت روحانیت حوزه های فقهی)، نتوانست مانند رژیم های اقتدارگرا مثل چین و غیره «در قرنطینه کردن و مهار ویروس کرونا و نجات مردم نگون بخت ایران از فراگیری یا همه گیری کرونا موفق بشود» و بدین دلیل در مراحل بعدی (و یا در موج های چهارگانه قبلی شیوع ویروس کرونا) باز هم به علت عدم توانائی رژیم در قرنطینه کردن با هزینه خود مردم و عدم واکسینه کردن عمومی و ملی مردم، باعث گردید که در طول ۲۰ ماه گذشته «به صورت میانگین روزانه ده ها هزار

نفر مبتلا و هزاران نفر بستری و حدود هفتصد نفر هم فوتی داشته باشد». البته اگر آمارهای اعلام شده رژیم مطلقه فقاھتی را آنچنانکه نهادهای بین‌المللی مطرح می‌کنند، یک دهم آمار واقعی تعریف بکنیم، به درستی در این رابطه اوج فاجعه برای ما آشکار می‌گردد؛ که برای فهم عظمت فاجعه تنها کافی است که بدانیم که طبق گزارش مدیر عامل سازمان بهشت زهرا (گورستان تهران در تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۹ در شورای شهر تهران) تعداد متوفی کرونائی پذیرش شده تا اول شهریور ۱۴۰۰ (روزنامه همشهری مورخ ۱۴۰۰/۰۶/۱۰) در بهشت زهرا ۴۱ هزار ۵۹۱ متوفی بوده است، اگر جمعیت ساکن در تهران (منهای افرادی که روزها از کرج و شهرهای اطراف وارد تهران می‌شوند و البته ساکنان شهرهای همجوار تهران می‌باشند و در صوت متوفی در قبرستان‌های همان شهرهای ساکن دفن می‌شوند) حدود ۸ میلیون نفر در نظر بگیریم و جمعیت کشور را (آنچنانکه مرکز آمار رژیم اعلام کرده) بیش از ۸۵ میلیون نفر بدانیم (و اصلاً وضعیت نامتوازن سیستم بهداشتی در استان‌های مرزی که باعث مرگ و میر چندین برابر نسبت به شهر تهران شده است هم در نظر نگیریم) می‌توانیم تعداد متوفی واقعی (در ۲۰ ماه گذشته شیوع ویروس کرونا در کشور ایران) را حداقل چهار صد هزار نفر بدانیم؛ که بدون تردید «خود این رقم می‌تواند مشتی نمونه خروار برای فهم اوج فاجعه ابر بحران کرونائی در جامعه ایران باشد.»

نباید فراموش کنیم که کشور ایران «از آغاز کانون اصلی شروع و اشاعه

بیماری کرونا به سراسر منطقه بوده است» و اولین کشوری در خاورمیانه بود که در سال ۱۳۹۸ (به علت رابطه عمومی با کشور چین و آزاد گذاشتن رفت و آمد گردشگران چینی و طلاب چینی به ایران و پرواز مستمر هواپیمائی ماهان که وابسته به سپاه می باشد، به چین و کتمان ورود ویروس کرونا در قم و دیگر شهرها توسط رژیم مطلقه فقهاتی، در راستای انجام مراسم ۲۲ بهمن ۹۸ و انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۱۳۹۸ و عدم مدیریت رژیم در قرنطینه و مهار کردن آن، به دلیل اینکه رژیم بدنبال قرنطینه با هزینه آن از جیب مردم بود، آن هم در شرایطی که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۸۰ درصد جامعه ایران زیر خط فقر رسمی به سر می برند و بیش از ۴۰ درصد جمعیت ایران در فقر مطلق زندگی می کنند) شیوع ویروس کرونا در آن همگانی شد، در نتیجه همین ناتوانی رژیم در مدیریت کرونا و اصرار در انجام مراسم سنتی مذهبی از عزاداری سنتی محرم تا زیارت قبور و غیره و امنیتی کردن موضوع واردات واکسن کرونا و تحریم واکسن کشورهای انگلیس و آمریکا توسط حزب پادگانی خامنه‌ای (که همین تحریم واکسن‌های اروپا و آمریکا توسط خامنه‌ای باعث گردید که فاصله زمانی بین واکسینه کردن عمومی مردم ایران با کشورهای منطقه از ترکیه تا عربستان و امارات و غیره بیش از یکسال طول بکشد) و ضعف ساختاری، سیستم بهداشت و درمان کشور و کمبود بودجه مربوطه و غیره همه و همه باعث گردید تا در کمترین

زمان بیماری کرونا، با فراگیر شدن در سطح کشور (در موج‌های پنج گانه شیوع ویروس کرونا) بدل به یک ابر بحران تاریخی برای مردم نگون بخت ایران بشود.

عنایت داشته باشیم که خامنه‌ای درست در زمانی که واکنش‌های ساخت آمریکا و انگلیس به عنوان موثرترین و سریع‌ترین واکنش‌های قابل دسترسی در سطح جهان بودند، با حکم حکومتی خود واردات این واکنش‌ها را (با این ادعا که این کشورها خواهان آزمایش واکنش‌های خود بر روی ایرانیان به عنوان موش آزمایشگاهی هستند) ممنوع اعلام کرد، در نتیجه همین امر باعث گردید که یک فاصله بیش از یکساله بین ورود واکنش و واکنش‌ها کردن عمومی و فراگیر در کشور ایجاد بشود. بیافزائیم که در همین مدت عدم واکنش فراگیر و ملی و عمومی در کشور ایران، بیش از چهار میلیارد دوز واکنش توسط این کشورهای تحریم شده خامنه‌ای، در سراسر جهان صادر گردید که سهم ایران نزدیک به صفر می‌باشد. پر پیداست که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پس از تحریم واردات واکنش از اروپا و آمریکا، به دنبال واردات واکنش از چین و روسیه نشسته بودند که تأخیر آنها در دستیابی به واکنش و تولید انبوه و اولویت دادن آنها در واکنش عمومی و کامل کردن دز آنها برای مردم کشور خودشان، همه و همه باز باعث گردید که امامزاده‌ای که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آن دخیل بسته بود کور می‌کرد، اما نمی‌توانست شفا بدهد. به طوری که هنوز در باره انواع

واکسن سینوفارم چینی که بیش از ۸۰ درصد واکسن‌های وارداتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تشکیل می‌دهد، آن قلت‌های فراوانی وجود دارد. به طوری که طبق مطالعه محققان مجارستانی دریافت دو دوز کامل واکسن چینی سینوفارم در افراد مسن ۵۰ سال به بالا نمی‌تواند در برابر بیماری کوید-۱۹ محافظت ایجاد نماید. لازم به یادآوری است که همین امنیتی کردن واکسن کرونا و تحریم واکسن‌های اروپا و آمریکا توسط خامنه‌ای و تأخیر در واکسینه عمومی مردم ایران باعث آوره شدن مردم نگون‌بخت ایران به کشورهای مختلف (از ارمنستان تا امارات و ترکیه و غیره) جهت دریافت واکسن گردیده است.

به هر حال این همه باعث گردیده است که در طول ۲۰ ماه گذشته میلیون‌ها ایرانی به کرونا مبتلا و یا بستری بشوند و صدها هزار نفر هم به کام مرگ فرستاده شوند و از همه مهمتر اینکه همین امر باعث گردید که در موج پنجم کرونا توسط شیوع و ویروس جهش یافته دلتا به صورت باور نکردنی جریان شیوع و ابتلا و کشتار ویروس دلتا به صورت یک سونامی در کشور ایران درآید. البته حزب پادگانی خامنه‌ای در این مدت با فرار از جلو در طول بیش از یکسال گذشته توسط وعده و وعیدهای فراوانی که در باره تأمین واکسن (اعم از وارد کردن از چین و روسیه و ساخت واکسن‌های وطنی) می‌دادند، با امروز و فردا کردن‌ها (تا ماه‌های اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۰ یعنی فرایند پیشا موج پنجم کرونا یا شیوع ویروس دلتا) توانستند صدها میلیارد تومان و دلار را به

نام واکسن کرونا و به کام مافیای داروئی (که در دست سپاه و حواریون حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد) غارت نمایند؛ و این در حالی است که «طبق آمارهای بین‌المللی، کشور ایران به لحاظ مبتلایان و جان باختگان در طول سه ماه گذشته از صدرنشینان فهرست جهانی و به لحاظ شهروندان واکسینه شده در پائین فهرست جهانی قرار داشته است.»

آثار ویرانگر کرونا در طول ۲۰ ماه گذشته و به خصوص در این شرایط منهای قتل و عام تاریخی مردم ایران با میلیون‌ها بیمار و صدها هزار فوتی را می‌توان بدین صورت فرموله کرد:

۱- در طول ۲۰ ماه گذشته این شرایط ابر بحران کرونائی باعث وارد کردن فشارهای همه جانبه اقتصادی بر مردم جامعه بزرگ ایران شده است که از جمله آنها می‌توان به «رشد نجومی آمار بیکاران و سقوط آزاد درآمد و عدم توانائی در تأمین هزینه‌های سرسام‌درمانی مربوطه اشاره کرد.»

۲- به مرز فاجعه رساندن شرایط زیست اقتصادی اکثریت قریب به اتفاق جامعه بزرگ ایران (در این شرایط ابر بحرانی کرونائی) توسط افزایش خط فقر از مرز ۱۲ میلیون تومان (طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقاهتی) و کاهش مستمر ارزش پول ملی در برابر ارزهای بین‌المللی (که بسترساز تحلیل قدرت خرید مردم بویژه آنهایی که از مزد و حقوق ثابت برخوردارند) از دستاوردهای دیگر ابر بحران کرونائی

در این شرایط می باشد.

۳- در شرایطی که رژیم مطلق فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته هزاران میلیارد تومان و دلار خرج پروژه‌های هسته‌ای و پروژه جنگ‌های نیابتی در منطقه و فسادهای نجومی حکومتی خود در داخل و خارج از کشور کرده است، در شرایط کرونائی ۲۰ ماهه اخیر با «مطلق کردن موضوع تحریم‌های اقتصادی و طرح شعار صرفه‌جوئی اقتصادی و ریاضت اقتصادی پیوسته تلاش کرده است تا توسط آن بستری جهت کاهش بودجه بهداشت و درمان و کالائی کردن سلامت و درمان مردم ایران و عدم پرداخت هزینه قرنطینه مردم ایران فراهم نماید.»

۴- استهلاک زیرساخت‌های بهداشتی و درمانی و بی‌توجهی به شبکه‌های درمانی به خصوص در استان‌های حاشیه‌ای و مرزی کشور در طول ۲۰ ماه گذشته عمر بیماری کرونا در کشور ایران به حدی ویرانگر بوده است که برای مثال بی‌توجهی به شبکه‌های درمانی در بلوچستان باعث شده که موج پنجم کرونا با شیوع ویروس دلتا در این استان قتل عام واقعی به راه بیافتد (تا آنجا که رژیم ناچار شد خارج از نوبت با کنار گذاشتن رده‌های سنی واکسینه کردن مردم استان را با تمام امکانات بهداشتی و شبکه‌های وابسته به سپاه و ارتش در اولویت قرار بدهد).

۵- از همه مهمتر اینکه بزرگ‌ترین هجوم ویروس کرونا در ۲۰ ماه گذشته باعث گردیده تا با تعطیلی مدارس (چه در سال ۹۹ و همچنین

در سال تحصیلی جدید (۱۴۰۰ - ۱۴۰۱) آموزش از طریق فضای مجازی صورت بگیرد. در نتیجه دستاوردها و همچنین آفاتی که آموزش در فضای مجازی برای ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم در طول ۲۰ ماه گذشته به همراه آورده است عبارت است از اینکه:

اولاً آموزش در فضای مجازی باعث پیوند دانش‌آموزان و معلمان با فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شده است که همین پیوند بسترساز آن گردیده تا علاوه بر «آگاهی‌یابی دانش‌آموزان و معلمان توسط فضای مجازی و اینترنتی، شرایط برای سازمان‌یابی خود دانش‌آموزان و معلمان توسط شبکه‌های اجتماعی و فراخوانی میان آنها و تبادل اطلاعات فراهم بشود». بدون تردید این موضوع «خطرناک‌ترین موضوعی است که حزب پادگانی خامنه‌ای از آن وحشت دارند» و بنابراین، در همین رابطه می‌باشد که حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند تا به هر نحوی که شده، با بازگشائی مدارس و انجام آموزش به صورت مستقیم و واقعی خارج از عرصه فضای مجازی، عرصه آگاهی‌بخشی و سازمان‌یابی ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم را محدود و محصور نمایند؛ چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای به خوبی می‌دانند که «معنای واقعی آگاهی‌بخشی ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم، دلالت بر آگاهی‌بخشی و سازمان‌یابی ۱۵/۵ میلیون خانواده ایرانی از اعماق روستاها تا عرصه‌های شهرها و کلان‌شهرهای ایران می‌باشد». طبیعی است که

سنتز اولیه این آگاهی بخشی و سازمان یابی ۱۵/۵ میلیون خانواده دانش آموزان و معلمان ایران، شکل گیری بزرگترین جنبش نافرمانی مدنی به صورت سازمان یافته در تاریخ ایران می باشد. همان جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی که حزب پادگانی خامنه ای حداقل این جنبش عظیم نافرمانی مدنی را در جریان انتخابات مجلس یازدهم و به خصوص انتخابات ۱۴۰۰ دولت سیزدهم به خوبی تجربه کرده است و دریافته که (با آن همه تبلیغات شبانه روزی و با آن همه سناریوهای مهندسی شده در این دو انتخابات توسط حزب پادگانی خامنه ای جهت مشارکت حداکثری مردم ایران) تنها توسط همین جنبش عظیم نافرمانی مدنی مردم ایران بوده است که حتی با صندوق های رأی مهندسی شده همه جانبه حزب پادگانی خامنه ای، طبق آمار وزیر کشور دولت روحانی، «۵۲ درصد از مردم ایران، اصلاً در انتخابات فوق شرکت نکردند». مضافاً اینکه «از همان ۴۸ درصد شرکت کننده در انتخابات فوق، بیش از ۴/۵ میلیون نفر آنها رأی باطله به صندوق ها انداختند» که «خود این ۴/۵ میلیون نفر به معنای ۲۵ درصد از شرکت کنندگان در انتخابات فوق می باشند» که در تحلیل نهائی نشان دهنده آن است که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهتی، در انتخابات ۱۴۰۰ دولت سیزدهم رژیم مطلقه فقهتی حاکم ۶۲ درصد از جمعیت مشمول حق شرکت در انتخابات مردم ایران، آگاهانه این انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقهتی

حاکم را بدل به یک رفراندوم بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرده‌اند. بدون شک تنها عاملی که برای اولین بار در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده که انتخابات خود رژیم بدل به یک رفراندوم همگانی (با ۶۲ درصد از جمعیت مشمول حق رأی مردم ایران) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، جنبش عظیم خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی جامعه بزرگ ایران می‌باشد که خود یکی از سنتزهای پیوند ۱۵/۵ میلیون خانواده دانش‌آموزان و معلمان با فضای مجازی و آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی توسط آن می‌باشند.

اضافه کنیم که طرح محدودیت اینترنتی که در این شرایط توسط مجلس یازدهم ذوب شده در ولایت به سرعت دنبال می‌شود و وزیر ارتباطات دولت سیزدهم با عجله به دنبال عملیاتی کردن آن است، بدون تردید تنها در رابطه با محدود کردن فضای مجازی برای ۱۵/۵ میلیون خانواده دانش‌آموزان و معلمان ایرانی می‌باشد که البته باید به این‌ها ۴/۵ میلیون خانواده دانشجویی هم اضافه نمائیم که معنای این افزایش، رسیدن جمعیت جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی فوق به ۲۰ میلیون خانواده ایرانی می‌باشد که با محاسبه میانگین ۴ نفر تعداد افراد هر خانواده، خود نشان دهنده جمعیت ۸۰ میلیون نفری کنش‌گران ایرانی این جنبش عظیم نافرمانی مدنی می‌باشد، در بستر پیوند دانش‌آموز

و دانشجو و معلم با فضای مجازی جهت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی می‌باشد. البته حاصل استراتژی جداسازی دانش‌آموزان و معلمان و دانشجویان از فضای مجازی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط پس از ۲۰ ماه، در تحلیل نهائی شیپور از دهان گشادش نواختن می‌باشد زیرا سنگ‌اندازی‌های حزب پادگانی خامنه‌ای جهت مهار و محدود کردن فضای مجازی و اینترنت در این شرایط (آنچنانکه در جریان حکومت نظامی در فضای مجازی در پروسه خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) حاصلی جز تشویق و تحریک هر چه بیشتر کنش‌گران جنبش عظیم نافرمانی مدنی در راستای تکیه بیشتر بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی نخواهد داشت.

ثانیاً یکی از دستاوردهای دیگر انجام آموزش مدارس در فضای مجازی در طول ۲۰ ماهه گذشته «تعطیلی مدارس خصوصی می‌باشد» که این امر باعث گردیده است که ضرر و زیان نجومی بر مافیای مدارس خصوصی (تحت عنوان مدارس غیر انتفاعی) وابسته به عمله و اگره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد بشود. یادمان باشد که مافیای مدارس خصوصی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی، با تحت پوشش قرار دادن حداقل دو میلیون دانش‌آموز ایرانی قبل از هجوم ویروس کرونا به کشور ایران، سالانه بیش از ۲۴ هزار میلیارد تومان از غارت خانواده‌های ایرانی کسب درآمد می‌کردند، بدون آنکه یک ریال هم مالیات به دولت بدهند. پر پیداست که با «انجام آموزش در فضای مجازی بزرگترین

ضرر و زیان نصیب همین بخش خصوصی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود». نباید فراموش نکنیم که «مهم‌ترین فونکسیون حاکمیت اختاپوسی مافیای فوق بر آموزش پرورش کشور در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با سرویس دادن آموزشی به دو میلیون دانش‌آموز (از ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز کشور) دستاوردی جز طبقاتی شدن سیستم آموزش و پرورش کشور ایران نداشته است». قابل ذکر است که طبق اصل ۳۰ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «آموزش باید تا سطوح متوسطه رایگان باشد» و هر چند در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر رایگان بودن آموزش و تحصیلات تا سطوح متوسطه تاکید شده است، اما رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار دهه گذشته عمر خود جهت غارت هر چه بیشتر خانواده‌های ایرانی با اخذ شهریه‌های نجومی در این مدارس به اصطلاح غیر انتفاعی توسط وابستگان به حاکمیت، بستر برای موحش‌ترین رویکرد طبقاتی (طبقاتی کردن سیستم آموزشی در جامعه نگون‌بخت ایران) فراهم کرده است.

لازم به ذکر است که «طبقاتی شدن آموزش در کشور (در عرصه مناسبات سرمایه‌داری حاکم) خود محصول بی‌واسطه کالائی شدن آموزش در کشور می‌باشد» به عبارت دیگر «طبقاتی شدن سیستم آموزشی و کالائی شدن آموزش دو آفتی است که پیوسته در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری یا اقتصاد بازار در پیوند با یکدیگر تکوین و رشد

پیدا می‌کنند». مع الوصف، از آنجائیکه در طول دو دهه گذشته که جنبش معلمان (متشکل در کانون صنفی معلمان ایران به عنوان تنها جنبش فراگیر و سازمان یافته و مستقل در کل کشور) به صورت مستمر (در پیوند با جنبش بازنشستگان و جنبش دانش آموزان و جنبش دانشجویان و جنبش کارگران و جنبش زنان) در بستر مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جنبش مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی شده‌اند، با عنایت به اینکه جنبش معلمان ایران در آن چارچوب پیوسته بر شعار «مبارزه با خصوصی سازی و کالائی شدن و طبقاتی شدن آموزش پرورش کشور و همچنین بر آموزش رایگان (موضوع اصل ۳۰ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی) تکیه داشته‌اند»، لهذا طبیعی است که تلاش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای خصوصی سازی و کالائی و طبقاتی کردن سیستم آموزشی کشور علاوه بر بسترسازی جهت غارت خانواده‌های ایرانی (توسط حواریون حزب پادگانی خامنه‌ای) و علاوه بر بسترسازی جهت مادیت پیدا کردن استراتژی پادگانی خامنه‌ای و علاوه بر نفی قانون اساسی خود رژیم مطلقه فقهاتی و به خصوص اصل ۳۰ این قانون و علاوه بر نهادینه کردن سرمایه‌داری و اقتصاد بازار در عرصه آموزش پرورش کشور، تکیه بر کالائی و طبقاتی و خصوصی سازی آموزش پرورش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، خود به معنای به چالش کشیدن جنبش معلمان ایران هم می‌باشد.

باری، از اینجاست که می‌توانیم بگوئیم که «کالائی و طبقاتی و خصوصی‌سازی آموزش پرورش توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سهمگین‌ترین ضربه ساختاری بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سال‌های گذشته بر سیستم آموزش پرورش کشور وارد ساخته است» و در همین رابطه می‌باشد که «بانک جهانی در یکی از گزارش‌های خود، کشور ایران را بین سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۶ از حیث خصوصی‌سازی مدارس، رکورددار جهانی معرفی کرده است، زیرا آمارها نشان می‌دهد که از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۹۶ رشد نسبت دانش‌آموزان مدارس غیر دولتی به کل دانش‌آموزان ۱۱۵ برابر شده است». برای نمایش طبقاتی بودن آموزش و پرورش در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها کافی است که بدانیم که بر پایه پژوهش وزارت کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «شکاف نابرابری در میان کودکان ایرانی به گونه‌ای افزایش یافته است که در سال ۹۶ دسترسی سه دهک بالای جامعه ایران به آموزش با کیفیت ۵۸ درصد بوده است و این سهم برای سه دهک پائین جامعه ایران تنها ۴/۵ درصد بوده است و خاستگاه حدود ۶۵ درصد از یک نمونه ۶۰۰ نفری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دولتی شهر تهران، سه دهک پر درآمد جامعه بوده است که اکثر آنها دوره دبیرستان را در مدارس غیر انتفاعی طی کرده بودند.»

عنایت داشته باشیم که همین «کالائی شدن و طبقاتی شدن و خصوصی‌سازی سیستم آموزشی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،



خود باعث کاهش نقش دولت در تأمین بودجه‌های آموزش و پرورش در کشور ایران شده است». به طوری که در حالی که «میانگین جهانی نقش حکومت در تأمین مخارج آموزش عمومی ۷۸ درصد می‌باشد، در کشور ایران تحت حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با ۶۵ درصد، جزو پائین‌ترین مرتبه در میان کشورهای جهانی می‌باشد» که باز خود این امر ضربه‌ای هولناک بر دهک پائین جامعه نگون بخت ایران است. ثالثاً از آفت‌های مهم ابر بحران کرونا در آموزش پرورش کشور ایران «ترک تحصیل بخش وسیعی از فرزندان و کودکان ایرانی به علت نبود و یا کند بودن سرعت اینترنت در شهرها و روستاها و نداشتن توان مالی جهت خرید گوشی هوشمند و عدم امکان استفاده از آموزش در فضای مجازی و پیوند با شبکه آموزشی شاد می‌باشد». به طوری که در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که «طبق تازه‌ترین آمار ارائه شده از سوی وزارت آموزش پرورش رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در طول ۲۰ ماهه گذشته، ۳ میلیون و ۲۲۵ هزار کودک به دلیل نداشتن هر گونه امکان دسترسی به دستگاه‌های تلفن هوشمند، از عضویت در شبکه آموزشی شاد باز مانده‌اند»، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «در سال تحصیلی گذشته (سال ۱۳۹۹) در شرایط کرونائی و به علت آموزش در فضای مجازی و عدم توان اقتصادی جهت خرید گوشی هوشمند و فقدان سرعت اینترنت جهت عضویت در شبکه آموزشی شاد، حداقل ۲۰ نفر از ۱۰۰ نفر کودک به جمع بازمانده از تحصیلات



اضافه شده‌اند.»

رابعاً در مجموع می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در فرایند حاکمیت محدودیت‌های فضای کرونائی بر سیستم آموزشی کشور، مشکلات جدیدی بر مشکلات گذشته آموزش پرورش کشور اضافه شده است که هیرارشی این مشکلات را می‌توان اینچنین آرایش داد:

الف - ایدئولوژیک کردن سیستم آموزشی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی.

ب - کالائی و طبقاتی و خصوصی‌سازی آموزش پرورش در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری حاکم.

ج - حاکمیت تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و فرهنگی و مذهبی بر سیستم آموزشی در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

د - کاهش مستمر بودجه آموزش پرورش به ویژه در مناطق محروم توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم.

ه - عدم استخدام معلمان جدید با روند بازنشسته شدن معلمان با سابقه.

و - بی‌توجهی به افزایش حقوق معلمان در شرایط تورم لجام

گسیخته و کاهش ارزش پول ملی کشور.

ز - بی‌اعتنایی به معیشت و حقوق و منزلت بازنشستگان آموزش پرورش.

ح - امنیتی و پادگانی کردن مدارس برای ایجاد محدودیت نسبت به جنبش هماهنگ دانش‌آموزان و معلمان کشور.

البته مشکلات جدیدی که در فرایند فضای کرونائی در ۲۰ ماه گذشته بر سیستم آموزشی ایجاد شده است عبارتند از:

نخست - افت تحصیلی و یا کاهش کیفیت تحصیلی برای دانش‌آموزان به خاطر آموزش غیر مستقیم.

دوم - افزایش سرسام‌آور ترک تحصیل کودکان و دانش‌آموزان به خاطر عدم توان اقتصادی جهت خرید گوشی هوشمند و فقدان سرعت اینترنت در روستاها و شهرهای کوچک و عدم امکان عضویت آنها در شبکه آموزشی شاد.

یادآوری می‌کنیم که تا قبل از هجوم بیماری کرونا به کشور ایران، آمار یونسکو میزان باسوادی در کشور ایران را از غالب کشورهای همسایه‌اش کمتر نشان می‌دهد، زیرا مطابق همین گزارش در حالیکه میزان باسوادی در کشور ایران در فرایند پیشاکرونائی ۸/۸۶ بوده است، در همان زمان در آذربایجان ۸/۹۹ درصد، در ارمنستان ۸/۹۹ درصد، در اردن ۷/۹۶ درصد، در قزاقستان ۸/۹۹ درصد و در



کویت ۹۶/۲ درصد بوده است. بدون تردید در طول ۲۰ ماه گذشته با حاکمیت فضای کرونائی و محدودیت‌های همین فضای کرونائی بر فضای آموزشی کشور، بی‌سوادی نسبی و بی‌سوادی مطلق در کشور ایران افزایش قابل توجهی پیدا کرده است؛ چراکه آنچنانکه قبلاً هم در این رابطه اشاره کردیم، «طبق آمار ارائه شده از طرف وزارت آموزش و پرورش خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ۳ میلیون و ۲۲۵ هزار کودک ایرانی (در سال تحصیلی ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰) به دلیل نداشتن هرگونه امکان دسترسی به دستگاه‌های تلفن هوشمند از عضویت در شبکه آموزشی شاد محروم بوده‌اند، یقیناً خود این آمار حداقلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نشان‌دهنده اوج فاجعه در سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ نیز می‌باشد.»

پایان

درس‌هایی که
جنبش فرهنگیان ایران
به ما می‌آموزد

درس اول - در مقطع کنونی کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جهت بسترسازی در راستای ارتقاء سطح مطالبات و رادیکالیزه کردن جوهر جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین، «باید از مرحله مطالبه افزایش دستمزد شروع نمایند» زیرا:

اولاً در جامعه امروز ایران که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۶۰ میلیون نفر (از جمعیت ۸۵ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران) زیر خط فقر رسمی زندگی می‌کنند و خط فقر بالای ۱۶ میلیون تومان می‌باشد و حتی دستمزد سال ۱۴۰۱ تعیین شده توسط شورای عالی کار (با ۵۷/۴ درصد افزایش نسبت به دستمزد سال قبل) یک سوم خط فقر رسمی است و نزدیک به یک چهارم جمعیت ایران (بیش از ۲۳ درصد) در فقر مطلق به سر می‌برند (که معنای دیگر آن

این است که از هر چهار نفر یک نفر حتی هزینه تأمین نان خالی برای معیشت هم ندارند) بدون تردید «شعار افزایش دستمزد تنها شعاری است که هم در عرصه عمودی و هم در عرصه افقی اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور می‌تواند بستر ساز بسیج همگانی بشود»؛ یعنی هم می‌تواند «کنش‌گران جنبش مطالبه‌محور فرهنگیان ایران را حول این شعار بسیج نماید و هم می‌تواند شرایط برای پیوند دیگر شاخ‌های اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و حتی سیاسی را حول این شعار بسیج نماید و آن را نهادینه کند؛ و حتی می‌تواند شرایط برای هژمونی جنبش فرهنگیان ایران بر اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای امروز جامعه بزرگ ایران را فراهم نماید.»

ثانیاً شعار افزایش دستمزد در مقطع کنونی امروز جامعه بزرگ ایران به علت فراهم بودن شرایط عینی فقر و فلاکت در جامعه ایران می‌تواند توسط پیشگامان کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک، «گفتمان‌سازی بشود و حتی این پیشگامان کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور می‌توانند به کسب هژمونی گفتمانی (در نبرد با دیگر گفتمان موجود جامعه سیاسی ایران) دست پیدا کنند» و با «کسب هژمونی گفتمانی در عرصه تکوین شرایط ذهنی، می‌توانند شرایط برای سازمان‌یابی عمودی و افقی کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور را فراهم کنند» و با آن شرایط برای «گسترش سطح مطالبات این کنش‌گران

جهت رادیکالیزه کردن جوهر مبارزه آنها فراهم نمایند.»

ثالثاً شعار افزایش دستمزد در مقطع کنونی می‌تواند شرایط برای پیوند دو اردوگاه بزرگ زحمتکشان امروز جامعه ایران، یعنی جامعه کارمندان (وابسته به اقشار میانی و طبقه متوسط شهری) و جامعه کارگران (وابسته به اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران) را فراهم نماید. بی‌تردید «پیوند بین دو جبهه بزرگ کارمندان و کارگران در مقطع کنونی خود می‌تواند شرایط برای پیوند طبقه متوسط شهری با پائینی‌ها تا اعماق جامعه بزرگ ایران را فراهم نماید». یادمان باشد که یکی از «خلاءهای موجود در هرم ساختاری طبقاتی جامعه ایران (که در طول ۴۳ سال گذشته بسترساز بحران درونی در اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی شده است) همین شکاف بین دو طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر ایران می‌باشد» تا آنجا که در جنبش سبز سال ۸۸ (به عنوان بزرگترین جنبش طبقه متوسط جامعه ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) شاهد بودیم که به علت خلاء وجود جنبش طبقه کارگر، جنبش سبز سال ۸۸ نتوانست جنبش خیابانی خود را با جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان پیوند بزند، در نتیجه همین امر باعث گردید که کنش‌گران جنبش سبز نتوانند در سال ۸۸ در عرصه میدانی توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند و البته به دلیل برتری جایگاه دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حزب پادگانی



خامنه‌ای توانست به شدت (مانند جنبش دانشجویی در تیر ماه سال ۷۸) جنبش سبز سال ۸۸ را سرکوب بکنند، بنابراین از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که با پیوند دو جبهه بزرگ کارگران و کارمندان در لوای شعار افزایش دستمزد و در ادامه آن پیوند دو طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر بر پایه گفتمان سازی از این شعار و کسب جایگاه گفتمان مسلط در مقطع کنونی منهای اینکه می‌توان شرایط برای بسیج همگانی تا اعماق جامعه ایران را فراهم کرد و منهای اینکه می‌توان بسترها جهت ارتقاء گسترش سطح مطالبات و رادیکالیزه کردن جوهر مبارزه جنبش توسط گسترش سطح مطالبات فراهم کرد و منهای اینکه می‌توان شرایط برای سازمان‌یابی و پیوند بین شاخه‌های مختلف اردوگاه عظیم مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی فراهم کرد، از همه مهمتر اینکه در چارچوب این دستاوردها در عرصه میدانی می‌توان «توازن قوا را به سود کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور فراهم کرد و با تغییر توازن قوا شرایط برای عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر جنبش‌های مطالبه‌محور و در مرحله اول قبول خواسته‌های حداقلی آنها را فراهم کرد.»

همچنین می‌توان با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی شرایط برای «عدم توان و ناکامی (دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) در سرکوب این جنبش‌ها را فراهم کرد» و باز

با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی می‌توان شرایط «برای سراسری شدن تشکیلات و سازماندهی بین کنش‌گران توسط کاهش هزینه سرانه مبارزه برای آنها را فراهم کرد» و باز شرایط برای «انجام مبارزه درازمدت کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین را فراهم نمود.»

درس دوم - اگر بپذیریم که در مقطع کنونی جنبش فرهنگیان ایران قوی‌ترین یا قدرتمند جنبش اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین می‌باشند و در عرصه میدانی توسط یازده تجمع سراسری که در سال ۱۴۰۰ داشته‌اند، جنبش فرهنگیان ایران نشان داده‌اند که «آن‌ها تنها جنبشی در کشور ایران هستند که دارای شکل سراسری می‌باشند و از پتانسیل اقدام تجمع اعتراضی سراسری برخوردار می‌باشند» و نشان داده‌اند که «جنبش فرهنگیان ایران می‌توانند در عرصه میدانی توازن قوا را به سود تغییر بدهند و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را برای پاسخگویی به مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی بکنند» و نشان داده‌اند که در این مقطع «حتی می‌توانند هژمونی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی را در دست بگیرند» و نشان داده‌اند که «بهترین سرپل برای پیوند طبقه متوسط شهری با طبقه کار و اردوگاه کار و زحمت ایران می‌باشند» و نشان داده‌اند که

«بهترین سرپل جهت پیوند بین دو جبهه بزرگ کارگری و کارمندی در جامعه بزرگ ایران می‌باشند» و نشان داده‌اند که «بهترین عرصه‌ای است که در آن جنبش زنان ایران می‌توانند (در کنار مردان با شعار: «معلم به پا خیز - برای رفع تبعیض») تبعیض‌های جنسیتی، طبقاتی، سیاسی و اجتماعی موجود جامعه ایران را فریاد بزنند» و نشان داده‌اند که جنبش فرهنگیان «از قابلیت تلفیق سازمان‌یابی دو مؤلفه‌ای از بالا و از پایین برخوردار می‌باشند» و نشان داده‌اند که «جنبش فرهنگیان از قابلیت تشکیل یابی ژلاتینی برای مبارزه با حمله‌های سرکوب‌گرایانه برخوردار می‌باشند» و نشان داده‌اند که «مطالبات امروز جنبش فرهنگیان ایران در سه سطح مطالبات صنفی (مثل اجرای رتبه‌بندی و افزایش دستمزد) و اجتماعی (مثل اجرای تحصیل رایگان برای همه افراد جامعه ایران) و سیاسی (مثل آزادی زندانیان سیاسی) برخوردار می‌باشند». به همین دلیل، «از پتانسیل ایجاد هم‌گرایی برخوردار می‌باشند» و نشان داده‌اند که «در خلاء رهبری جنبش سراسری کارگری در مقطع کنونی، جنبش فرهنگیان از قابلیت بالقوه و بالفعل جهت کسب هژمونی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران برخوردار می‌باشند.»

در رابطه با این درس دوم جنبش فرهنگیان برای جامعه بزرگ ایران سوالی مهم و فربه‌ی که قابل طرح است اینکه، جامعه بزرگ فرهنگیان ایران چگونه توانسته‌اند به این قابلیت دست پیدا کنند؟ در پاسخ به

این سؤال است که می‌توانیم بگوئیم:

اولین مشخصه جنبش معلمان یا جنبش فرهنگیان ایران در مقطع کنونی، در مقایسه با دیگر جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی در این است که «این جنبش به خصوص در دو سه سال اخیر بسیار هوشمندانه و با برنامه و تاکتیک و استراتژی مشخص حرکت کرده‌اند و با حرکت گام به گام خود، هرگز گرفتار جو زدگی و دخالت‌های بیرون از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ نشده‌اند.»

دومین مشخصه جنبش فرهنگیان ایران در این شرایط (در مقایسه با دیگر جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای) این است که «جنبش فرهنگیان کشور به خصوص در طول چند سال اخیر توانسته است به صورت دو مؤلفه‌ای حرکت کنند» یعنی هم از نظارت و هدایت از بالا برخوردار می‌باشند و هم دارای حرکت خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین هستند.

سومین مشخصه جنبش فرهنگیان این است که «این جنبش توانسته است به خصوص در سه سال اخیر با طرح درد مشترک بخش‌های مختلف لایه لایه شده هرم ساختاری فرهنگیان ایران (توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در پیوند با یکدیگر قرار بدهند و کنش‌گران

گونگون جنبش فرهنگیان را به صورت یکپارچه در عرصه میدانی و حرکت خیابانی یا حرکت اعتصابی در مدارس سراسری کشور درآورد و با حضور چهره به چهره کنش‌گران در عرصه میدانی و جنبش سراسری خیابانی شرایط برای تکامل این جنبش‌ها را فراهم نمایند.»

چهارمین مشخصه جنبش فرهنگیان به خصوص در چند سال اخیر این است که این جنبش توانسته است «با طرح مطالبات فراگیر و همگانی، شرایط برای هم‌گرایی گروه‌های مختلف چه در عرصه عمودی (لایه‌های مختلف هرم ساختاری فرهنگیان کشور که در طول ۴۳ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقه‌ای جهت سترون کردن حرکت فرهنگیان ایجاد شده) و چه در عرصه عمودی (از جنبش کارگران تا جنبش دانشجویان و جنبش بازنشستگان و پرستاران و غیره) فراهم نماید.»

پنجمین مشخصه جنبش فرهنگیان ایران به خصوص در سه سال اخیر «ساختار دموکراتیک و حرکت جمعی و تصمیم‌گیری‌های جمعی آنها می‌باشد که علاوه بر پیوند دو طرفه و دیالکتیکی بین پائینی‌ها و بالائی‌های هرم ساختاری فرهنگیان ایران شرایط برای رابطه دو طرفه بالا و پائین و رشد عینی و ذهنی آنها به صورت مستمر فراهم می‌کند.»

ششمین مشخصه جنبش فرهنگیان ایران به خصوص در سه سال اخیر «استقلال این جنبش نسبت به جریان‌های حکومتی و سازمان‌های

زرد تزریقی دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ می‌باشد» تا آنجا که می‌توان داوری کرد که جنبش فرهنگی ایران هنوز نتوانسته سرباز پیاده نظام جناح‌های حکومتی و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ بشوند.

هفتمین مشخصه جنبش فرهنگی ایران به خصوص در سه سال اخیر «گسترده‌گی جغرافیایی این جنبش می‌باشد» به طوری که تنها در سال ۱۴۰۰ این جنبش توانست برای یازده بار در ۴۰۰ شهر و روستای ایران حرکت اعتراضی خودش را به صورت سازمان‌یافته به نمایش بگذارد. قابل ذکر است که این گسترده‌گی جغرافیای جنبشی در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بی‌مثال بوده است.

هشتمین مشخصه جنبش فرهنگی ایران «حرکت توده‌وار و پیوند با اعماق مردم ایران توسط پیوند با جنبش دانش‌آموزان و به خصوص پیوند با خانواده دانش‌آموزان ایران می‌باشد» که برای فهم جایگاه این مهم لازم است که عنایت داشته باشیم که اگر جمعیت فرهنگی ایران را یک میلیون نفر در نظر بگیریم و جمعیت دانش‌آموزان کشور را ۱۴ میلیون نفر در نظر بگیریم و حداقل تعداد افراد خانواده دانش‌آموزان را ۳ نفر در نظر بگیریم جمعیت معلمان و دانش‌آموزان و خانواده

آنها بیش از ۴۵ میلیون نفر (بیش از نصف جمعیت ایران ۸۵ میلیون نفری) می‌شود؛ که در صورت کنش‌گری فقط همین جمعیت (جدای از جمعیت دیگر جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی از کارگران تا دانشجویان و بازنشستگان و غیره) می‌توانند مانند یک سونامی در عرصه میدانی توازن قوا را به صورت تمام عیار به نفع این جنبش و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهند. در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی به شدت نسبت به این گروه عظیم اجتماعی جامعه بزرگ ایران احساس خطر می‌کند و در جریان یازده تجمع سراسری فرهنگیان در سال ۱۴۰۰ این رژیم تلاش می‌کرد «تا با تبلیغات گسترده خود در چشم خانواده‌های ۱۴ میلیون دانش‌آموزان کشور، جنبش معلمان یا فرهنگیان را تنها یک جنبش مطالبه‌محور برای افزایش حقوق خودشان معرفی نماید.»

نهمین مشخصه جنبش فرهنگیان این است که از آنجائیکه این جنبش بر پایه مدارس کشور از شهرهای بزرگ تا اعماق روستاهای کشور حرکت خود را نهادینه کرده است در نتیجه همین پایگاه گسترده آنها باعث گردیده است که بتوانیم داوری کنیم که «کنش‌گران جنبش فرهنگیان می‌توانند در آینده جنبش‌های ملی جامعه بزرگ ایران از همان پتانسیلی برخوردار باشند که جامعه روحانیت بر پایه مساجد و مراکز مذهبی کشور در راستای سازمان‌یابی مردم ایران در سال ۵۷ برخوردار بوده‌اند، البته با دو جوهر متفاوت ارتجاعی روحانیت و جوهر

مترقیانه فرهنگیان کشور.»

دهمین مشخصه جنبش فرهنگیان ایران به خصوص در سه سال اخیر این است که «به علت سازمان‌یابی از پائین و توسط طرح گسترش شعارها و خواسته همگانی مطالباتی در سطح جامعه بزرگ ایران و رادیکالیزه کردن حرکت خود توانسته است (آنچنانکه در یازده تجمع اعتراضی سال ۱۴۰۰ این جنبش سراسری شاهد بودیم) امکان سرکوب را از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سلب نمایند و با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود رژیم را در برابر پذیرش مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی نمایند». یادمان باشد که تفاوت کیفی بین مبارزه و سازمان‌یابی جنبش فرهنگیان در سه سال گذشته، با فرایند قبل از آن، این جنبش ۶۰ ساله (از سال ۴۰ الی الان) در این است که «در فرایند گذشته، این جنبش مستقل از پائین، از بالا شکل می‌گرفت و سازماندهی می‌شد، اما برعکس در سه سال گذشته این جنبش به صورت دو مؤلفه‌ای از پائین و از بالا سازماندهی و حرکت می‌کنند». همچنین در فرایند گذشته «سازماندهی و مبارزه جنبش معلمان یا فرهنگیان در سازماندهی و تشکل، صورت نهادینه شده و ثابت از بالا به پائین داشتند، اما در سازماندهی سه سال گذشته جنبش معلمان یا فرهنگیان سازماندهی آنها صورت ژلاتینی و سیال داشته است»؛ و لذا توسط همین مکانیسم است که «کنش‌گران در فرایند سه سال گذشته جنبش فرهنگیان مشارکت مستقیم و بی‌واسطه با حرکت مطالبه‌محور

این جنبش داشته‌اند» در صورتی که در فرایند ۵۷ سال گذشته اولیه آنها «کنش‌گران پائینی جنبش معلمان یا جنبش فرهنگیان دارای مشارکت غیر مستقیم و با واسطه با حرکت مطالبه‌محور جنبش بوده‌اند.»

یازدهمین مشخصه جنبش فرهنگیان ایران به خصوص در سه سال گذشته (در مقایسه با فرایند گذشته آنها) اینکه این جنبش در سه سال گذشته نشان داده است، برای اینکه جنبش‌های مطالباتی بتوانند به صورت سراسری موضوعیت خودشان را نشان بدهند و بتوانند موجودیت خودشان را به رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تحمیل نمایند، «باید بتوانند دو شاخه جنبش اعتصابی و جنبش خیابانی را در پیوند با یکدیگر قرار بدهند» به بیان دیگر جنبش فرهنگیان در طول سه سال گذشته این درس را به همه کنش‌گران جنبش‌های خودجوش و تکوین یافته از پائین و مستقل و خودسازمانده آموخته‌اند که «موفقیت حرکت آنها تنها در گرو پیوند دو جنبش خیابانی و اعتصابی آن‌ها می‌باشد» بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که درس بزرگی که جنبش فرهنگیان ایران در سه سال گذشته به همه کنش‌گران اردوگاه جنبش مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی آموخته‌اند، اینکه «نه با جنبش خیابانی صرف (مانند جنبش سبز سال ۸۸ جدای از جنبش اعتصابی) می‌توان توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر داد و نه با جنبش صرف اعتصابی (مانند جنبش بیش از ۶۰ هزار

نفر از کارگران پیمانی و پروژه‌های صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در کمپین ۱۴۰۰ که در تیرماه ۱۴۰۰ شکل گرفت) می‌توان به تغییر توازن قوا به سود خود دست پیدا کرد، بلکه تنها با پیوند دو مؤلفه‌ای جنبش خیابانی و اعتصابی است که می‌توان به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود دست پیدا کرد.»

دوازدهمین مشخصه جنبش فرهنگیان به خصوص در سه سال گذشته (برعکس ۵۷ سال گذشته عمر این جنبش) اینکه «توسط تشکیلات ژلاتینی و رهبری سیال در شکل تجمع عمومی این جنبش توانسته است مکانیسم ضربه‌پذیری توسط دستگیری رهبران (به وسیله دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را) سترون کنند». ولذا دیگر رژیم مطلقه فقهاتی (به خصوص در جریان یازده تجمع سراسری جنبش فرهنگیان) دریافته است که با دستگیری چند نفر از رهبران آن‌ها نمی‌توانند حرکت آن‌ها را متوقف کنند. پر پیداست که در این رابطه بود که در سال ۱۴۰۰ پس از دستگیری بعضی از رهبران سابق جنبش فرهنگیان در تجمع سراسری پس از چندی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبور به آزادسازی آن‌ها می‌شد، البته این موضوع غیر از دستگیری رهبری این جنبش در فرایند قبلی بوده است.

سیزدهمین مشخصه جنبش معلمان و یا فرهنگیان «تکیه آن‌ها بر

جنبش مطالبه‌محور آن هم به صورت علنی می‌باشد»، لذا همین دو امر باعث گردیده تا علاوه بر کاهش هزینه سرانه مبارزه کنش‌گران، این جنبش دارای تشکل پایدارتر در مقایسه با سازماندهی مخفی بشوند و در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جنبش فرهنگیان این درس بزرگ را به همه کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور آموخته‌اند که برای دستیابی به تشکل پایدار و مبارزه همگانی و فراگیر:

اولاً «باید هزینه سرانه مبارزه را با همگانی کردن مبارزه کاهش بدهیم.»

ثانیاً «باید با مبارزه به صورت علنی (نه مبارزه به صورت مخفی) رابطه کنش‌گران با مبارزه را به سطح و عرصه روزمره زندگی آنها بکشانیم.»

درس سوم - جنبش فرهنگیان به خصوص در یازده تجمع اعتراضی سال ۱۴۰۰ این درس بزرگ را به همه کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی آموخته‌اند که «بدون تشکل و سازماندهی سراسری می‌توان به خیزش متمیزه سراسری (مثل خیزش دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸) دست پیدا کرد، ولی هرگز نمی‌توان به جنبش فراگیر مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی در سطح ملی دست پیدا کرد» چرا که:

یک - لازمه مبارزه درازمدت که از خودویژگی‌های مبارزه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشد، وجود تشکیلات سراسری است؛ به بیان دیگر بدون تشکل سراسری هرگز کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور نمی‌توانند دارای مبارزه درازمدت بشوند زیرا تنها توسط تشکل سراسری است که منهای اینکه نیروهای سازمانده حرفه‌ای در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی - صنفی روزمره خودشان می‌توانند تکوین یی‌دا کنند و منهای اینکه با ظهور نیروهای سازمانده شرایط برای تشکل‌یابی سراسری فراهم می‌گردد، از همه مهمتر اینکه شرایط برای عرضه برنامه و تاکتیک و استراتژی فراهم می‌گردد؛ که البته خود همین برنامه و تاکتیک و استراتژی بسترساز مبارزه درازمدت نیز می‌باشد.

دو - از آنجائیکه کلید موفقیت جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی در توان و پتانسیل آنها نسبت به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود می‌باشد و تا زمانی که این جنبش‌ها نتوانند به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دست پیدا کنند، هرگز نخواهند توانست حتی به مطالبات حداقلی خود دست پیدا کنند. لذا، در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که دستیابی جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی به توان در تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود در گرو تشکل‌یابی سراسری و درازمدت می‌باشد، به بیان دیگر بدون تشکل‌یابی سراسری و مبارزه

درازمدت جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی هرگز نخواهند توانست توازن قوا در عرصه میدانی را به سود خود تغییر بدهند و بالطبع نخواهند توانست رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را در جهت قبول مطالبات آنها وادار به عقب‌نشینی بکنند و نخواهند توانست امنیت نسبی حرکت کنش‌گران خود را در برابر سرکوب دستگاه‌مند رژیم مطلقه فقه‌ای گارانتی نمایند.

سه - دستیابی به توان مبارزه درازمدت توسط کنش‌گران اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی در گرو دستیابی آنها به تشکیلات پایدار تکوین یافته از پائین در بستر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل می‌باشد، بنابراین بدون تکوین جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در بستر درد مشترک و مطالبه‌همگانی صنفی و مدنی و سیاسی امکان دستیابی به تشکیلات پایدار سراسری وجود ندارد و بدون تشکیلات پایدار و سراسری امکان تکوین شرایط ذهنی به عنوان یک گفتمان همگانی بر پایه برنامه و تاکتیک و استراتژی همگانی وجود ندارد؛ و بدون گفتمان همگانی همراه با برنامه و استراتژی و تاکتیک مشترک امکان دستیابی به مبارزه درازمدت برای کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی سیاسی وجود ندارد؛ و قطعاً بدون مبارزه درازمدت بر پایه تشکل سراسری امکان دستیابی به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود این جنبش‌های دینامیک و تحمیل

مطالبات خود به رژیم مطلقه فقه‌ای وجود ندارد.

چهار - دستیابی به هم‌گرایی عمودی و افقی میان کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی مولود و سنتز مبارزه مشترک کنش‌گران بر پایه مطالبه همگانی و مشترک آن‌ها می‌باشد. لذا در این رابطه است که باید بگوئیم که مبارزه مشترک کنش‌گران بر پایه مطالبه همگانی و مشترک کنش‌گران اردوگاه عظیم مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی هم خود در گرو تشکل سراسری تکوین یافته آنها می‌باشد. پس باید بگوئیم که بدون تشکل سراسری امکان دستیابی به هم‌گرایی عمودی و افقی بین کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور وجود ندارد. همچنین باید بگوئیم که شعار همگانی و مطالبه همگانی همراه با تشکل سراسری و مبارزه درازمدت چهار ارکان اصلی هم‌گرایی عمودی و افقی کنش‌گران اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی می‌باشد؛ و قطعاً بدون پنج رکن شعار همگانی و مطالبه همگانی و تشکل سراسری و مبارزه درازمدت و هم‌گرایی عمودی و افقی بین کنش‌گران امکان تغییر توازن قوا وجود ندارد. در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که برعکس جنبش معلمان یا فرهنگیان علت اینکه جنبش کارگری ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در نطفه جنبش کارگاهی محدود و محصور مانده و جنبش کارگاهی آن‌ها نمی‌تواند به جنبش سراسری طبقه‌ای تبدیل بشود، به خاطر آن است که جنبش کارگری

در طول ۴۳ سال گذشته (برعکس جنبش فرهنگیان یا معلمان) در مبارزه مطالبه‌محور خود از پنج رکن شعار همگانی و مطالبه همگانی و تشکل سراسری و مبارزه درازمدت و هم‌گرائی عمودی و افقی محروم بوده‌اند؛ و قطعاً تا زمانی که جنبش کارگری ایران نتواند مانند جنبش معلمان یا فرهنگیان به این پنج رکن شعار همگانی و مطالبه همگانی و تشکل سراسری و هم‌گرائی عمودی و افقی دست پیدا کنند، هرگز نخواهند توانست به جایگاه تاریخی و اجتماعی خود که همان جایگاه هژمونی در اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی می‌باشد دست پیدا کنند و باز در خلاء این پنج رکن در عرصه مبارزه مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جنبش کارگری حداکثر می‌تواند مانند سال ۵۷ و به خصوص در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ به دنباله‌روی پوپولیسم عوام‌فریب ستیزه‌گر و غارت‌گر ارتجاعی بیافتد.

پنج - لازمه دستیابی به تشکل سراسری دارا بودن نیروهای سازمانده فراوان می‌باشد که بدون تردید خود نیروهای سازمانده مولود و سنتز پراتیک گسترده اجتماعی صنفی و سیاسی می‌باشد و قطعاً بدون پراتیک صنفی و اجتماعی و سیاسی نمی‌توان از کنش‌گران جنبش‌های خودجوش و تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی نیروی سازمانده ساخت؛ به بیان دیگر آنچنانکه بارها تکرار کرده‌ایم نیروی سازمانده در جنبش‌های خودجوش تکوین یافته

از پائین در کلاس‌های نظری و تئوریک ترویجی حاصل نمی‌شوند، بلکه فقط و فقط در عرصه پراتیک روزمره مطالباتی خودشان و در بستر زندگی روزمره صنفی و مدنی و سیاسی مادیت پیدا می‌کنند. بدین ترتیب در همین رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که وقتی که می‌گوئیم جنبش معلمان یا فرهنگیان در سال ۱۴۰۰ توانسته‌اند در ۳۰۰ یا ۴۰۰ شهر بزرگ و کوچک کشور دارای تظاهرات اعتراضی مطالبه‌محور داشته باشند، باید بی‌درنگ و در ادامه آن به این نتیجه‌گیری برسیم که حداقل جنبش معلمان یا فرهنگیان ایران از ۴۰۰ نیروی سازمانده برخوردار باشند که بی‌شک این حداقل ۴۰۰ نیروهای سازمانده جنبش معلمان یا فرهنگیان به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌های تشکیلاتی جنبش معلمان یا فرهنگیان ایران می‌باشد. چراکه قطعاً توسط همین حداقل ۴۰۰ نیروی سازمانده است که جنبش فرهنگیان یا جنبش معلمان ایران می‌توانند در هر زمانی که اراده نمایند به تجمع اعتراضی سراسری دست بزنند و البته باز در همین رابطه است که می‌توانیم در خصوص ناتوانی جنبش کارگری نسبت به دستیابی به شکل سراسری و تجمع اعتراضی خیابانی و یا اعتصابی داوری کنیم که ریشه این ناکامی جنبش کارگری خلأ نیروهای سازمانده کافی می‌باشد. لذا تا زمانی که جنبش کارگری به صورت خودجوش و تکوین یافته از پائین و در پراتیک سیاسی و اقتصادی و سیاسی خود نتوانند به کثرت نیروهای سازمانده دست پیدا کنند،

هرگز نخواهد توانست به شکل سراسری و مبارزه درازمدت و در ادامه آن به تغییر توازن قوا و تحمیل مطالبات کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند. پس باید بگوئیم که نیروهای سازمانده ستون تشکل‌های پایدار و سراسری هستند و بدون نیروهای سازمانده هرگز نمی‌توانیم به تشکیلات پایدار و تشکیلات سراسری و مبارزه درازمدت دست پیدا بکنیم.

شش - جنبش معلمان یا فرهنگیان ایران به خصوص در سه سال اخیر این درس بزرگ را به کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران آموخته‌اند که کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور برای دستیابی به مطالبات خودشان باید پراتیک و تشکل‌های خود را به هر روشی که خود بر پایه تحلیل مشخص از شرایط خاص محیطی خود تشخیص می‌دهند (مانند روش شورائی و یا سندیکائی و اتحادیه‌ای و غیره) انجام بدهند، بنابراین تنها با یک روش تزریق شده از بالا به صورت انطباقی هرگز نمی‌توان به پراتیک و سازمان‌یابی کنکرت و همچنین به تشکل سراسری و مبارزه درازمدت دست پیدا کرد. بر این مطلب بیافزائیم که رویکرد تطبیقی در این رابطه همان تعریف روش تبیین پراتیک و سازمان‌یابی بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص محیط می‌باشد نه به صورت تزریقی شده از بالا بر پایه تجارب دیگر جوامع، بنابراین در چارچوب رویکرد تطبیقی هر گروه اجتماعی اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور

سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی با هر شکلی که می‌تواند باید به پراتیک و سازمان‌یابی حرکت خود در راستای تشکل سراسری بپردازند.

هفت - جنبش معلمان یا فرهنگیان ایران در طول سه سال گذشته این درس بزرگ را به کنش‌گران اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای آموخته‌اند که برای فراگیر کردن و یا سراسری کردن حرکت جنبشی مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای خود باید بر انباشت مطالبه‌های همگانی تکیه بشود یعنی هر چه مطالبات کنش‌گران در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور انباشته‌تر باشد، شرایط برای مبارزه همگانی و سراسری فراهم می‌گردد، بنابراین در این رابطه بود که در سال ۱۴۰۰ شاهد بودیم که جنبش معلمان یا فرهنگیان هر زمانی که به صورت حرکت اعتراضی سراسری وارد میدان می‌شدند یک لیست بلند (توسط شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان) از مطالبات انباشت شده صنفی و اجتماعی و سیاسی مطرح می‌کردید و صد البته هدف شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان از این لیست بلند مطالبات سه مؤلفه‌ای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن است که آن‌ها می‌خواهند علاوه بر رادیکالیزه کردن جوهر جنبش فرهنگیان و علاوه بر گسترش دامنه جنبش فرهنگیان تا اعماق جامعه ایران در شهر و روستا و علاوه بر فراهم کردن شرایط برای هم‌گرایی عمودی و افقی کنش‌گران اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی

و صنفی و سیاسی از همه مهمتر اینکه شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان توسط این لیست مطالبات انباشت شده به دنبال سراسری کردن مبارزه و به دنبال تشکل سراسری و به دنبال مبارزه درازمدت و به دنبال تغییر توازن قوا در عرصه میدانی می‌باشند.

هشت - جنبش معلمان یا جنبش فرهنگیان در طول سه سال گذشته این درس بزرگ را به کنش‌گران اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی آموخته‌اند که تنها توسط مشارکت همگانی در بستر تشکل و مبارزه علنی (نه مخفی) تکوین یافته از پائین و خودجوش و میدانی است که ارتباط بلاواسطه و مستقیم و حضوری با تصمیم‌گیری‌های جمعی و خرد جمعی تکوین یافته از پائین کنش‌گران اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور می‌توانند به تشکل‌یابی پایدار و سراسری و مبارزه درازمدت دست پیدا کنند.

نه - جنبش معلمان یا فرهنگیان ایران در طول سه سال گذشته این درس را به کنش‌گران اردوگاه بزرگ جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی آموخته‌اند که در تحلیل نهائی آن جنبش در اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی می‌توانند رهبری اردوگاه عظیم جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی را در دست بگیرند که بتوانند در عرصه میدانی

قابلیت و ظرفیت رهبری خودشان را به نمایش بگذارند بنابراین، باید بگوئیم که هیچکدام از گروه‌های اجتماعی جامعه به صورت جبری دارای رهبری تضمین شده از قبل ندارند، بلکه برعکس این عرصه میدانی و پراتیک صنفی و اجتماعی و سیاسی است که نشان می‌دهد کدام یک از گروه‌های اجتماعی می‌توانند به پتانسیل رهبری اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور در این شرایط دست پیدا کنند معلم یا کارگر و یا دانشجویی و یا زن و غیره.

ده - یک دستی کنش‌گران جنبش معلمان یا فرهنگیان به خصوص در سال ۱۴۰۰ نشان داد که در تعیین عامل تعیین کننده در راستای کسب قابلیت رهبری جنبش‌های مطالبه‌محور در مقطع کنونی بیش از شرایط عینی شرایط ذهنی تأثیرگذار می‌باشد. نباید فراموش کنیم که در مقطع کنونی جامعه بزرگ ایران در راستای تکوین قابلیت جنبش رهبری کننده، به لحاظ شرایط عینی، جامعه کارگران ایران دارای پتانسیل بیشتری نسبت به جامعه فرهنگیان ایران می‌باشند اما در عرصه شرایط ذهنی این جامعه معلمان یا فرهنگیان هستند که دارای شرایط برتری نسبت به کارگران می‌باشند و بدین ترتیب است که در عرصه میدانی شاهد هستیم که این جنبش معلمان یا فرهنگیان هستند که به صورت بالفعل دارای شرایط مناسب‌تری می‌باشند.

